

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

عجب مرا است حمد و سپاس بی قیاس بارگاه حضرتی که جامه هستی در پیکر

دیبا [illegible] [illegible] از [illegible] است [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اما بعد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از بار کینه‌ها عمل و از نرمی همه مستی کیف می‌نماید
آواره گرد سپهر تا خوشی با وجود شکسته نا جوش
زمان شناست و با آن حیرت لکه‌های چون حباب
دست دعا است اگر بعد از آن شعله در روی بیدار
سوز و نیاز بدون زود از بوی مساز و اگر در تقصیر
حضرت ولد از مطلع بر بنا بد جعد مسطر نا شه نکاه
بای وحشت می‌کشد راه شکلهای زلال و صاف
موج مضطرب سحاب و شعله‌های امید در نسیم روانی
در سال نکات نسبت از پا شدن هم حباب با مطرب ساز
قاصد پیام تار زبان در مضراب هم کلید خوار دنیا
قانون معنی با پیام که مستعد کما یستحب یک

تا به پرده‌ها [illegible] به نظر این بیابان مسیر از ره پریشان گلشن که اسم

فغان است عدوم یا مستعد بیان [illegible] شعله [illegible] رسته

[illegible] حصوریت ایشان [illegible] الشر انگیز نظم نشئه از چشمه

خورشید دور افتاده را تا نفس دارد اثر برگ نماید سخن

شاخی از گلشن جدا در جاه [illegible] در رنگ حریری نیارد

جز غبار سوختن غرض مطلب که با [illegible] رسوم و راست

مطالعه دیوان مواصلت آلودگی [illegible] سهای مطالب

بطلوع صبح حضور منفع باد از سیاه طلسم حسرت [illegible]

از آینه معنی نمای حقیقت کمالات [illegible] که [illegible] بوی

عالم [illegible] درنسخ [illegible] تا [illegible] سطور [illegible]

دست نظم [illegible] بدیع ابجیات گشته آن [illegible] حاصل هر دو نامه

قبول منشی‌ای نرسید زین رو بکار جمعی که از حظ [illegible] رسند [illegible]

نظر از آن [illegible] بر یکصد از [illegible] معنی شنیده [illegible]

کی بود [illegible] معنی نویس شده [illegible] بیان [illegible] عبارت [illegible]

در نظر [illegible] شما [illegible] تقدیر معنی [illegible]

مجموعه [illegible] موسوم به عبارات [illegible] مشتمل بلغات [illegible] موسوم

نظم بسکه نقصان یا [illegible] ارتباط در نگارش [illegible]

عالی بیگانه ماند [illegible] باطن معنی [illegible] آثار نقطه

محو ظاهر نقطه و [illegible] حرفی از معنی محو اند لاجرم طلسم حیرت [illegible]

که [illegible] عبارات [illegible] معانی و [illegible] صحا[illegible]

طبع

[illegible]

3

تمیز و تشخیص تعدد این اعتبارات مذکوره از این بصیرت با اهل

تحقیقات موارد این از تفتیش اعتبارات معنی با این [illegible]

کار مرحله این حق است بر [illegible] معنی بود [illegible] فرماید و در روش

سالک را [illegible] ایشان [illegible] با این [illegible] از در [illegible]

در [illegible] مع [illegible] الوار

بعد [illegible] مبری [illegible] است [illegible] از [illegible]

[illegible] بیت [illegible] ارادت

رضوان الهی بر ایشان باد [illegible] لان [illegible]

و دار [illegible] و [illegible]

استعطاف کنند چه معنی که از طلب و زبان از غیر حضور قبول نکند

و از خوشی مبارکی که از زبان حق جان منعش است معاد برد

شعار نامه هیچی بار تیما از رو متعدد و نشئه عمر رشته بیا

تحصیل این سعادت مشتاق مطالعه سراپا سرور بیت

شاد باش ای دل که خوش وعده ایامی بود نظرگاه ما

هر چه خواستیم بدیدیم بازده شکستگی غبار خاطر را بی معاد

خاکسار لیست به تمکین از طور ما ربها ربنا انیه وارد نجیب مدار

امید که در نتیجه اوقات منتظر رمضان اصل دعا بتوان

و در جمیع احوال مسلک قبه فرح خوان هشتاد ربد حق نگه

امر و عشق رشد ت ربا دادو رهها بیدار رشد او در سیما

و الطاف بی نهایت خوش خاطر که قلم ز سعادت که دو کمان کر

[illegible]

همه مردم [illegible] هم آشنا شده بودند از زبان شما بود و ایشان [illegible]

هم تقید لیسی پیدا شده پس یکدیگر گو گفته اند مضحکی و فقیر از بیمار

و خصوص [illegible] شنودن جا که مستقضی کرده واسطه زبان عامه [illegible]

ظهور کرده و در الفاظ سواد [illegible] هست التفات [illegible]

مصرع باد ما گردی [illegible] فرق [illegible] معنی

ز [illegible] مصرعه از ین غزل چون مصرع گوهر

بدیست [illegible] است اما حسن مطلع فی الحقیقه گوهر [illegible]

لغرض [illegible] صفای آن [illegible] و رعنایی ساحل

بستن است و جوهر معنی [illegible] که [illegible] اعمال

و احوال [illegible] منظر [illegible]

شمار سد شگفتی قالب کوکبش در معمورهٔ ... از معمار ... عطا

دلکارزار چو ... بارگاه عصمت ... مهجه ...

در رگهای که کرده دیده ما از بلور جان روشن بس ارادۀ ...

سجدات ... و دیت سجدهٔ سرگرداند ... طلسم ... ث ...

خانقاه ... مشام ... کعبه ... قبال ... ندرد ... یاری

عنوان نسخه ... القبال ... ات ... رشید ... ابد ...

که طبع سخنگی ... شنید ... اورت ... کلامی که تحسین ...

ترجمان بودند نظم ... مفصل کرده ایم

وز شوخی ... تعجیل کرده ایم ... نامه ام رنگ ...

... هزار ... کرده ایم بیت ... ساقی

موزونی کلام ... عالم ... حضور حق ...

دائی ...

(5)

در این باب از مهمات مهمه و ...

ابلنبده بجبین زده منت چمنی   ای نهال خوش سرو نزاکت جلوی

نکهت ... از بوی چاک شبنمی   ای گل از خود رفته بوی

چه بهای در شفیدن ... جم جنونست ، ابدل

ابطیش رخصه از یکه ... ای جمیرت ... مانده نگاه ...

امروز . لقصد سعی درستی الکنون همه کامی مکتوب

آینه احرام نگاه ... زمین   ای جامه بیابی غنچه ما بگزین

تعلیم عالیا به بیلان نشطه حیات حقیقه بمحمود با ... ز

کردان جدایی ... ... بسیار و ... بتجرید ... اندکی ...

نوازش‌نامه عالی نوشته بودید خبر خیریت از جانب عالی میکشید که عزیز حضور

حسرت دیدار نمیخواهند مصطفی قدر اول ابیم رسید

کرنای بیجا رسید چلش شام رشت دیده عشاق را باشغول

سعادت دیدار بهره خرسندگان کشاندند جار رسید ریش

رسید و چنین ذره رسته بنده رشتان حضور بهره روا

در جانب بیا آن روی بنشستن و بجهت نفس سلطنه وراثه

دلیل رشت بهره الدولی های قدرت بهانه همه سیه کرد

بر روز خوش خطوط اربیکار نیست هند نارسایی جرات زبان

در رشته عطیه حضور حقیقی که هم مطالب بشکر رسید

و رایت چشم منتظران بلقعات پرتو دیدار روشن باشد

مرقوم ...

جواب ... [illegible] ... [illegible]

[illegible]

صدقت ... [illegible] ... اطاعت ... [illegible]

[illegible] ... والفضل ... [illegible]

[illegible] ... عشق ... [illegible]

[illegible] ... کردن ... [illegible]

[illegible] ... که ... [illegible] ... اشکر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تسخیر است هر چند شمع از هزار امید محبت ... به هیئت مرصد آورد
پای نقشهای قدم تحدید عشرت نقش بنا رسیده نقش از اجلا
حضرت در راحت گذاری در هر محفل که بنا بر افکند حرف عشق قبایش
سر لوان و ذات صبا حرمت و بهر گلشنی که قدم گذارد رنگ پهلوش از
تو تبلیغی بمقدم ... در دست عار که از دوری اعزاز تیم
عمر در اجابت پیاده ... نظم ... امروز
ورق گردانی رنگ ظهور ... معنی نایاب شد
در کناره ... سخن در دست ... ما کیان چون ...
... خریده ما ... شمع کشته باشد ...
کان فروغ عشق که بود در نظر ما جوان شد ... تحقیق
... که ... در جمیع اوقات ... احوال ...
طالع ...

گلزار گاه و چهره نشاط و رنج [illegible] نمیدانست جز دانه رنگ چه باشد

نشست و در دو روش کشته شد عکس غیر از یار که چه میتوان برداشت

به صورت تحمید و هم صورت صدور [illegible] رباعی مولانا

محبت دانش نیرنگیم کامی کان درگاه عشق را در آتشکم گویند از آنک

در رنگ ما برون [illegible] بود [illegible] از حقیقی که ما هم رنگیم ورجات

مرات [illegible] کردنهای منسوب [illegible] ارشاد و اصل اند لعوض

[illegible] [illegible] ما خوبست تا ضبط نقش فرمودن را [illegible]

آن که همه را طریق طالبان صحبت را نمودن که هر که را [illegible]

ان محیط تیره یار [illegible] در صد قرن کدورت [illegible]

[illegible] در حدیقه محمد [illegible] بهار القدس [illegible] رنگ منادی

بساکر معانی مدد شعار سخنهای آن   آنکه به نام چراغ منور

گلچین بهارستان معانی است و فکر گزینان لشکر سرکرم

رسانی به اینهای خیابان رنگینی سرمای سرای نکلبند یکه تا طومار

سوق بعنوان لقمی آبری رساند و عنان بر رشته گلچین گرفت

و تصور خیالی پرواز از شمع اندوزان این انجمن بهار گلچینه

این تمنا است که در پیشه شعری رابط معانی تا نتیجه آید مرا

متاع روی دست خلاص نماید و مکتوب تعالی اسلوب عبارت

مضمون سطر قاصد و پیغام بطرز واقعه این روا کشاید

لمؤلفه   بیان اعظم گشود است مرسله از نامه ام   پر و بال از

حسن رازمی بستان   نطق و خیالی تر از چابک کلک   سوی

نمودار می

(8)

تمنای کلاهی شدن تکنون خواند از سرو پیادگان حرم پیچ

خط عکسهای شدن تو هم ماسکی ازین نسیم نیاز جوانی ارگی

سجده خواهی شدن اندیشه این دریا که در زیر پای صورتگاست

طربی چلدستان اجابت کردید تامل هم این تماشای که دوروده

تصور راست کیفیت صبح زده آن جلوه رساند ابیات

حسن وحدت که صبح آینه زنگ خواهد رسید هر برگ که هاس عشاق تماشای چکان خواهد رسید

سر جانور اقبال هر کی بیابان خود رسیدی مخالف سایه دار

در لوح امکان پاره خط خواهد رسید بعد و چهره حسن تیغ

هر که کرده ازکند در سینه و دل ما که سخی الذرشد هر ار به مجعاد یال

شاه که نصیحت مقامات است و رقاع سرکشان از رسم گویی با کی چه اند شد

شبه مدح کتابچه تعبیر شکال این مشیر چارسنه ... بر

کاکه در کتاب حق نه نکات پرورشد اند نه قابل آنست که اندر روش ...

تعارف مرورشت زیر البته اینکه بعد و تصحیح مراقبات لوحه باید

نگاشته شد مرسوم که بهای مر ... ایام السنوی عطام ... میشود

و تعرفه امتداد زمان انظار و اعراف حرالیه محاسبا کرده

رقمها تا ان جمیع البیانی راحتیاط وصال اجزای تکمیل ... رقعه

... صرف کنند از عهده رابطه بر آید و حفظ ... سواد دیگر

اگر کاتب ... از ماحل ... تقسیم ... راستی ...

تمام

معانی اندر صورت کلام [illegible] که لبهای صفحه را از چشمه [illegible] معنی عذب گشاده

هم [illegible] نقطه معانی که شعور را [illegible] ذاتی سبقی ندارد کبه صحبت

بحر آتش [illegible] باز روان باشد [illegible] تفرقه بخشد گرد [illegible] معانی

شعله‌زاده آتش [illegible] مکاشفت [illegible] ابن حسن احرار

بیگانگی [illegible] را [illegible] گرد و تار [illegible] شدن و [illegible] های [illegible] تاریکی

بهار [illegible] النفس [illegible] صور [illegible] در [illegible] العاطش مباهات

[illegible] رفیعی است [illegible] سجاده [illegible] ما [illegible]

بی‌تحسین چه بوده که [illegible] لوح محفوظ [illegible]

[illegible] ولی [illegible] مسوده [illegible]

مانند [illegible] کردید اکرسه

مشرح باشند و از آن اندر حس به از زلف که هر دو حالت باید و [illegible]

و اگر خرد مستعد داشتن لطف چنان مستعد است [illegible] او [illegible]

طبیعت عنصر آلوده‌تر کس باید که در صورتی به این نسبت که [illegible]

عدالت مطلع سرمایه‌های کبار رسیده یک ذره صحیح [illegible] سیدلان [illegible]

ندارند نیروت [illegible] معارک بادا اضافه منقضی که چون فطرت

[illegible] مطربی را است تهنیت [illegible] خطابی که چو آرام

در عطر اسرار انسانی قدرت آنان [illegible] ذات معانی در درجات صاحب

به یاد عرض اعضا در انحطاط قدرت القاب [illegible] حق [illegible]

حول [illegible] این [illegible] مقام [illegible]

[illegible]

(۱۵)

زنشاط و شعر عالم از تعداد کثرت بر باد و در مهتاب سپاه گوهری بسیار است

معنا دارای است که حیا کارگاه تصور شمس از زبان‌ها ی

با حرم پارسی که از خاصیت سلطانی با انتخاب کرده باشد

گذاشتی بجای آمد و آمد لبهای که محو شنای آهسته فریبی که کلمه

از تنفس به صد هزار جان تشنه دنیا می‌نشیند مکه می‌شنید

آنکه عشرت بنوازی دستم نشاید سبحان الله اگر گوهری از شما

به هوش کرده خیال ما فرمان محال و دنیا چه از غفلت که بخندد

و اگر پاره دو دستی این صورت جوار و بحر سینه ما و لقا است

پریشان اطفال به درر نصیحت آن معنی که شرح رحمت

آن جا باشد ... را ...

طلسمی سرشته که تماشای این گوهر شب‌تاب را نگریستم، مجلس همی که

تماشای این لباس گشته، همه رعنایان را هم آرزویم تا ببینی آراسته

از که یا بینی همه زینت آن رنگ‌های فانی، چه لازم است که تماشا

عکس رحمت شان که رو بین بیست، چو این کمال است بی‌نیشتر که هم

نهار زینهار چشم مرقع صد و شصت که جمال بی‌نظیر کامل تواند ...

رنگینی در نگار العذار، نیست بسنجیده که از سر پای تا پای گوش و هم

باید ساخت نقش‌های آینده در هوای صحبت وسعت تمامیش

خود کشت یک گره پیوند گشایش و در لطافت همه معانی حقیقت

... ز تقلید ... مجموعه ... لطافت شعر ... بار یک

... ... همنشینی ... تا ... رب

تماشای او است

پیمانه طرز روش [illegible] پیش پا رلیسم   سنج کرم انداز چمک

(11) آبنه ریزی تماشای کیفیت جوهر [illegible] لطاره زرنبر [illegible]

مستی آب میرسانند و بنبرز [illegible] حاصله [illegible] های [illegible]

انصاف رنگ [illegible] بکروهم [illegible] میدارند در یکجا [illegible] رشته [illegible] لعبت

مجمع [illegible] تار و پود [illegible] بایندار شیشه‌های چراغ [illegible] شده [illegible]

بمثال [illegible] تحریر شده [illegible] معارف [illegible] نبوده دوراز عجایبی

چشم مردم تا دو [illegible] یک [illegible] پیش [illegible] کاری که [illegible]

رقعه‌های [illegible] تماشا نتوان یافت اینجا [illegible] قلمون‌های [illegible]

خیال [illegible] رقعه [illegible] نورش

باعث [illegible] مالی [illegible]

هزار بحر تیره است [illegible] نظم [illegible] ده بیست جهانی مرقعه

بحسنی هر رقعه زباغ صد چمن گلچینی از رنگینی سخن کم کرده نما

دیوان رباعی با این رنگینی مانند رنگ معنی هر گل تحفه بیار در رودکی

دلها هزار دستگاه بر ز نقش [illegible] پیکر آبرو [illegible] ۱۵۰ سنگلاخ

رحمت الله اساس من هر چند [illegible] آشنای [illegible] منحور مصطفی

جدا گشت اما بحکم [illegible] که در کارگاه صنعت لعل

بی اختیار جبر آزمائی نظم پیکر معذور اگر میدانست رنگ طلائی

خاک میشد از جلوه‌های آن جان جان جانی سبک

بر دل بیست [illegible] بیاز [illegible] گشت جان جوان آن

[illegible] لبکشا این محو [illegible] دستگاه نالکی

گر چه این رساله مختصر و بسیار است بسیار رساله‌ای کم از آن

شمرار اثر او مبینی جمعیت. چندان روزها از اعمال من نهضت جلوه بی‌نشان

در پیشه‌ها استقلال آن منتشر به عالم بر روی است. این فعال از روی ما را

نگاه داشتن آن ... هیچ گونه ... مقصود را حصول از

جهت این روست شکر کرده‌ام هر وجه آن صدایه مراد را

وصول مراتب کمال باشد که این کره استطاعت خانه‌ای نبیند کسی

تراشه ماست اگر چه ... ایم و معنی ... چو مرد

مدل شده ... صورت جدا هم ... نازل اگر ...

جدا می‌بینند ... در این ... می‌بینند ... هر صد ...

... آن ... مر ... تو ... شکر ... تدبیر

مهربانیهای خط [illegible] حسب الطاف [illegible] الشهادت صاحب

کرم فرما چه این عالم تصور [illegible] است [illegible] مبالغه بعد از [illegible]

گاهی مخصوصی در اضطراری بسری به سه چهار سطر منعکس [illegible] و بیاد گرا[illegible]

صحیفه چرخ ور از حد گذشت بعض متعاقبت انسان [illegible] مهر با [illegible]

مسعد [illegible] بکسی اگر [illegible] است [illegible] دراسمی جلوه گر است

به تسکین جراحتهای [illegible] اگر مرهمی است [illegible] نظر

و گرنه [illegible] خورشید مثال عالم در نظر سیاه است و [illegible]

[illegible] سرور [illegible] جهت [illegible] نگاه [illegible] قطعه

سر تیغ [illegible] نگاه [illegible] کس [illegible] بان [illegible] رسان

[illegible] میباشد [illegible] [illegible] فرصت [illegible]

[illegible]

بالدعا عالم بی حضرت [illegible] رسانند و دل [illegible] استظهار به الطاف

متصل و دل که از هم مطالب [illegible] کرده اند [illegible] شکر الطاف (13)

سعد به عیدان [illegible] بهیج بودن [illegible] ساز کرد [illegible] صحیح [illegible] احکام

چه گویم [illegible] [illegible] طراوت از کجا سامان کنیم و [illegible]

دره ام چون در [illegible] ام [illegible] ساز کرد یا این [illegible] ساعت که نفس

[illegible] معروف [illegible] [illegible] می [illegible] ورا به [illegible]

از که قصد [illegible] از یاد و دنبال شد [illegible] از اینجا [illegible]

بعضی [illegible] جزم بی اختیار است که [illegible]

در آمدن [illegible] و از [illegible] [illegible] عبارت

ختم [illegible] [illegible] وجه [illegible] این [illegible] را

عذرخواهی است چو عرق شرم آیینه جلای سینه نماید

صحیفه نگاری رباعی بار از خدا ... حصایلی حیا

آیینه با خورشید چو رسید مثال گرفت در آب بگو با خدا

نیایشنده از عالم گردیمی دعوی ... ملکزاده

هرچند قریب ایکی بیک ییللر تحصیل مدارس و رساله اسباب شغیلت

اما مقتضای بعضی احوال اگر مرتبه بدیده ماضی تعداد درار

اخلاص منظور نظرلری اولدوغی بعض مجموعه سیله نظم مطالعه

ازمعیات زدایه مشغلت شغولیتی ارضای حکام

شکنجه فرسای بیغسام تقصیر ... امید که بتوجه مسعود

استانه بارگاه دولتحضور ارتباط عدل محمد شاه

در ۱۲۶۳ الخ

و ضبط ای نفس سکوا ... از دفتر اخلاق نعم بخواند ز مانی و ف

و بدار و فرصت تحصیل بانه از افطار عیشا و علم ببودم شمع تا از

اسم حقی حاصل کنم رنگی - درین محفل با هیبت کبریا رب جسم

ادا کردم ... اجزای طهور تعرض بسیار است

در صفحه اوراق اعتبار به پس انقلاب فی شمار رشته

نفس ها هی بدار و حالت که شیرازه ابهم اجزای باید ریزد خفت

حکم ... نهایت میکند که منطا بعد ... بعوض ... جست

صدمات توالی اجهاد و رشته گر کوشش کرد ز تعداد ...

شکست ... ابعاد ... ز عبرت اجسام شستیه با ... بیارد

قدردانا فرصت جمعیت در کارگه اوراسروری بساط

وصلی بجیب الله و بنشین کارزار آنگ قدر داند و ادام صحبت حور در را

مشغول هیچ کار نقصد جز زر قباهای جوی کساس تحول مقتضیا

مستعبردن از بیست و منطاقت ناشعوز از زیبا تم کساکسا

مروان موسسه منوحه خانه لیلی با مدلود نعمی حشیم بالواح

بخدای کسود ۵۵۵ اسماعیل دوان

مسجده سکر از جبین نیار با شهید کیم اجرای سر از بیل مقال

د مهر کردن آن لبا طاحصور مرشته نطاتامل شیراز نه مرانی اقبال

سحر منظر باشد بود در راهی حرارت در سامع محو ران کلکش قدرت زار

ارجم

در توجیه ضبط الغیب که دستگاهی نشا شد حقیقت وقایع معنی

سرایع مروی ضبط با کلمات فصیح گشته تا بزم مایل عرفی

نموده که هر گز در بیچه وقت شد و حقیقت سخن بر سر کلام

در شکل لطا بیچیده با سخن اندیشه بیش با جان قابل لطف

شمار و فیض از دری مردان اکرام قوت طبعی و امداد باطنی عطا

فرماید. رباعی. بیدل هر چند شور نظم بیش است

گرد از نسیم امداد [illegible] کیش است در بسیار سخنوران

گوهرهای مراد محصول فروید همان است بعد ازان در پیش است

ساده صفت [illegible] این معنی قبول معذرت عجز نیابی از ...

روحی نثار جعفرخان باد   مبارکباد عید لشکر ایرجان

مهربان صاحب اقبال خوش مهر فرزند جم اقبال همه کامیاب بوده باد

بعید است دوری هزار ارادتمند که بجهت عید بهار بسیار شد صحبت شما

زیاده که معنی مخاطب شد بسیار دراست که کلی کند پیشکش

لشکر اخلاص همه وقت نامحرم و دور است دعا زیاد باشد لطف

بیشتر اینکه از فرصت شمار همه هم نوازی وفا ز ابر هم لطفش ارسنده

تا کرده دل کمند در رود و خط معنی و زنهار که بجهت ما دیرامیان

گوهر با سر رسنده اشتهار مبارد   جواب عید بر شما ز لشکر او

مشکر نوازش ها سروران و نامه تشکر بسیار زمان ز رفت میان اولاد

بعنوان مرحمی که در شمس ماه ز دعاگوئی زند در جمله ایشد خاکپا

ملا ... ی

مرا ای یا عظیم [illegible] فضل الهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولم [illegible]

التفات [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر رقم کمال رحمتش در صورت مصحف معانی نگرانند

درا ماندن رحمت شامل بی‌کران است ای آنکه پایه بیمانگی سنجد

کمشا و جهد دریای رحمت به بیک عکسهای قطره فی بحر و ما چون

کدورت ما و معصیتهای ما در صحرا چون عرق از پیشانی خلقت سرزار

رخصتی یکدو دید چون اشک از قطره بمرور و دیده بینائیش وداع

نقد داشت رسید عوض محیط الفضال ... چنانکه امروز ابر

قطرات تر پسیح سما نیست صحبت آشنائی ما رسانی را عرق پیکان

عرق محفوظ خود را تا بیت مسند شت گفتم که نادر تشبیه کرده

انجا آمد از بنیاد صادر میرسی جائیکه همه کبر و قصه میر خواهد کرد

گر ... خواهد بود ... بارم ...

الراقم

اگر تو بیم موج دغا خواهد بود لشکر ایمان

اندیشه سنج زمانه کین بعید بود که تنها مرتبه مراتب یکبار

سعید و عبید زره بحیه بر سر خود در زیر ازرحی که در میان خاطر مسعود

نشاط آور و نفسی چند با تمام موزونی لعرصه موزونی رسیده با قطاع

کیفیات شاعر و تمام قابل از خلاف تحریر کرد بدین اختیار

عذر نگاه نارسائی تحریر طراز رسا بنحو است که تسلیم

نگار صفحه بیان قطعه شعر با آن دم قلمی قصیده از سبب

هیچ کس در نظام امیدی او زنده است در روز فردوس را

علاجی نغز دوانی وصل نیست همی دارد بجای طارم

اگر چه دیده راست [illegible] حضور عشرت صحبت معنوی ایام زما[ن]

اندوه بادا [illegible] حسرت که [illegible] بیطالعان [illegible]

خامه شکسته رقم هوای غبار [illegible] آرایی [illegible]

از سیمای کیفیت خیالش [illegible] دیده روشن است و [illegible] لغوای [illegible]

محفل ما دوستان با گفته [illegible] عبارت با [illegible] ما [illegible]

[illegible] شکسته رنگی [illegible] صعیف [illegible]

سراپای [illegible] حسرت [illegible]

هوای او [illegible] عبارت [illegible]

نظم ما همه [illegible] حسرت [illegible]

[illegible]

است

چاپلوسی پروانه شمع رحمت فانی دارم • بال کرمی است پروانه شمع سعادتی

مرا یاد رسانید و لعل افشان و گلهای ... این چه خود بود که خود قصده اش سب

سعادت لوامع مهربت کشد و ساحت یار رسانید ... از نتیجه یادیه

میتواند نمود که ... رسانید صعده نقش ... آرمیده

بیت ندانم شعله افسرده ام یا گرد نمناکم • بکنج یار ... نشستنیم

نقش پای خود ... گشتیم • ملاحظه آنکه در ... مشتاد معتقد •

تصدیق مسای احلاطی ... بار که دیده است پریشان

مطلب رسانید و ... تعصرات ... ضروری ... بیکسان

ذوق فشار رسانید ... که واند محیط ... که نسا ... مرکز

مجموع افکار و عقاید با منتخبی از غزلیات شیخ که به وجود آید اگر

تصور نموده بیان [illegible] عقول [illegible] هر نسل و امید کرد [illegible]

کدام بی‌نیاز [illegible] تجارت [illegible] حاملکان حال [illegible] باشد

وارد و [illegible] مدارت [illegible] پیشهای [illegible] سالار این عالی خبر [illegible]

نظم حساب [illegible] یاکی و از ادراک [illegible] کدام در [illegible] قیام از ما [illegible]

حضور سعادت این اشعار [illegible] روز دوام [illegible]

سلطان [illegible] کرده [illegible] مجموع آن به این افکار [illegible] زبان سعادت

که [illegible] اصل [illegible] رسید الله همانش [illegible]

که از [illegible] محمل [illegible] کعبه [illegible] عطا [illegible] رسالت [illegible]

کرده در زمانهای [illegible] از امام [illegible] شکل [illegible] بر سر رسیده

[illegible]

باری [illegible] نقصها [illegible] متقدم و این عبد با نهایت [illegible] عظیم از

[illegible] متصل [illegible] امتا [illegible] روشن [illegible]

[illegible] بلعوض [illegible] سر [illegible] ارادت

[illegible] کو [illegible] تحقیق [illegible] کنند [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] مراهت [illegible]

و [illegible] یاران [illegible] به حضور رسانده [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] مقصود [illegible] احوال

خود [illegible] مقصود [illegible]

مشغول گردیدن استعداد از مشاهدهٔ رعنایی‌های [illegible] کمال [illegible]

تکلیف بسیار بسیار از [illegible] و [illegible] محصول نقصان [illegible]

سعادت حصول عافیت بیمار سبب خرسندی جمیع حالات [illegible]

و حرارت شکرگزاری نظم [illegible] از [illegible] هم [illegible]

من اگر گردد [illegible] آنکه [illegible] گردیده باشد — چند دلهای مشتاقان

[illegible] حقیقت [illegible] ۱۱۱ کم گشتگی سر رشتهٔ آمال

[illegible] هیچ [illegible] اثر [illegible] سعی [illegible]

تاریکی‌های امید با آنکه [illegible] هر چند سر رشتهٔ [illegible] بسیار [illegible] کرد اما

تا رسیدن [illegible] تسلیم [illegible] بیت جنون [illegible]

[illegible] حرف خط کردم دلی [illegible] کسی [illegible]

[illegible]

روز شنبه [illegible] با [illegible] مدرسی طواف کنند زیارت اهالی نشان

کرامت لسان بود تمام عشق [illegible] وقعت [illegible] ذریت وصل [illegible] نسب

علامه آنکه بیمار [illegible] عروس تکلم [illegible] العقیق [illegible] مکرر گردانند مکرر محل

بدر [illegible] پارسایان عالم [illegible] عصر [illegible] معمول داد

و دیگر [illegible] لشکر الله [illegible] بر رسم [illegible] داران

[illegible] منزل و دیگر معنی لطف عبارت [illegible] ارد

[illegible] ایمان [illegible] موسی [illegible] ادای [illegible] کشود [illegible] بلاد [illegible]

[illegible] خلاف [illegible] و مقام [illegible] اللون

سکوت [illegible] روز الشهدا [illegible] تا سر [illegible]

[illegible] شکسته [illegible] مرتع منقطع عوام اکرم کامل جامه

طریق تعریض ما سپردن جهان را وزیر دو اش جمهوریست لیاقت

مردم رسید فوق لشتی شیطان شکارگان اکر بعض مسلطی تعریض

حرکت می نماید اشیا یا تمام و صحن ازان هموار می شده ادب بر این طور حسد

ملحکام در رو به جا حرث را الغیب بیت فقیه وجات نمایان گردد

خلد وقت طبع دیار بحیرت شلی اب یکر ربوده کرد که مساعده کرد

نکته و التفات بصورت قرائی نمودند سپید دست و سفید نهاده

استطارها دای مغلوبه بنموده که بی سکر اوفتانی تخار زان مقدم

توریته توانند شکست و کاغذهای چهره عشت حلقی برش نموده

صحنها و حسنه بیها بی تراق محصول بلکه شبهات او مانند ساده

در نصد داغ لشکر الله جان تا رسته بها بی سعی رحمت

احمد الله

جهت [illegible] بهشت و به نواهای از سعد و بدایع نواهای

معذرت عجز [illegible] نظم که گر نشد قابل [illegible] و وقت

نخواهم رسانم سخنی [illegible] بپرسش از طلبش های [illegible]

که [illegible] محقق است [illegible] هر معانی هر سلک و معانی

بیدلانی ما [illegible] ابروی استقبال شاد در سال [illegible] مشتری

کم نصاعیتهای [illegible] طاقت نفس را متقدم برده عراق میدارد

در عرصه لاف تا کسی [illegible] که بخیال هم جستمی حالی

[illegible] جاده [illegible] باید باخت و [illegible] فرشته [illegible]

نگاه [illegible] مژگان [illegible] جمله [illegible]

[illegible] بردارند تا به کران [illegible] بر روی طرح شادمان [illegible]

اندراجات اظهار حسن نظام مشعوف نظرهای دقیقه‌یاب نکته‌سنج

و بعض از مستعدان معاصر استفاده‌ها نموده‌اند ما را [؟]

نه فرسی نه طلایی حاکم بر زیر قدم چو نقش طلایی دور دو [؟]

از این نامه زبان شکر بیان ترا به هر چه ای از ادبیات ما کرد [؟] سواد

بیاس مسایل را معلوم و روشن ملت دعا کرد و حمد او [؟] اهل علم [؟]

امروز نسخه‌های بیدل القدر کتابش اوراق با حسرت جمع گشته

امید بسیار است نهایت طرز مضامین تحقیقات [؟] بلند و تحقیقهای

وضع [؟] بارات هم بیشانی انفعال کسب مطالعه او عطا [؟] بسیار [؟]

تأمل برای انشای [؟] نفس تحفه [؟] عزت [؟] منشی [؟] الکلام

مشهور و هم تحقیق رسالا [؟] سبکه عالی [؟]

[illegible]

خواهش بکردانا و نگارم از نسخه حالات در صفت اخلاق درویشی آید

لقا بد از سکم ز منصوبان میگیرد سر زجیب صحو بر آینه میروان منعکس

السمع لا بعد از ایشان دیده پس از وضع شعف استماع انجمه مرکز

می باید یا رب که درس حیرت تجوید شو عشق وار یعلم می آید الطوار

نکرمت اشباز همه شامل مرسند منقح شویس صحبت سحاب تعشق

از آن طبعان رحیم کرم لمابد بشت کمالی بیند در رفته که قوار تلطف

مرا دیش آثار اخلاق و حظ ذات موعظه ایشان عروقا مجهت

بیا بعد یا لسهار سیار دماغ آیند سلوک زبانها لعیم اسما در الفعال

نظم عارف که طوری صفت الهی است چند بیش نیاز لعبد

عفت نگاهی است در مطلع معنی ز نغمه صلاح امیر تعجیل کرده در
شرم چو بهر نگاهی است در رنگ ایام شگفته غنچه آوردی که از تکی
نیز فیض لعل در قطرات اشک که آب جگر بر مژگان لعل به صحرا ماند
از حسن بعض منشانی ناله بر دل سنگ نظم بیت مرکب آرد چکیم
نظاره را به چاره است نتوان چنان نیست که یک نگاه را به نیند
شبنم بکم بر رو صبح جان صبح منه بند آیینه حسن مقابل او آشنا بیند
صورت آرای جهان صنع نقاشی نگاه او را ن زاد در جمع احوال
همه با هر حسن رضا مشغول به روی معنی بنیادی هر اوقه
ضمیر بقم البدیع‌ها اسرار آن در قبضه بجلوه آورد تمام
فیض ان سرور بر نام چنین شکر بعد بلند دعوت دعا

کهنه اخید واز هر بیتی در بحور رسائل تیار زبان ستایش و حاشیه

و مطالعه سواد نیز بیات بیعت صورتی در نظر جلوه دارد که امید

نجمی بایند تا از سلسله نظم عروس حروف بر آید و باطن عنصر را بعنایت

طرح چهار سو به تکمیل در رسیده که تحریر مدرسها میخواهد تا دو کان

فرکانی فراهم شاید چنانکه یاد در باکو بانی به از بین با گستر نیز دارد

و ملک توجه شهانه این صفا بسر بر می آرد ۸۵۵ مورد کرام

انوار فیض امدسس که خلاصت روح است بر مردم حقانی

تن جلد سعی مفتوح است ساغر بزم وجود دوران فرصتی

در اروم نشستن ستمند بحار بودن او جشنه که مانند این صحا

لی مرد و غبار که ورد نبض صحت روحی که اسلوب

خالات باطنیش حاکم بتعلقات نباشد و عموم صاحبان قلوب که صوفی

و التفات هم و طبعش بنفرسایند و شعور این شیوه را جوارحش بیگانه شود

و سلوک طریقت که با دوام انقطاع و تمام رشتهٔ ظهور و بطون است

انبیا و سید اولیا از شهود این حقیقت و حصول آن معلوم است

و کثرت معاش و معاد انسان همچنین سایر حیوانات معلوم دیده رحال

و احوال آدمی مطابق طور انعام می بود با وجود تحقیق این رمز که انبیا

از صراط المستقیم من تعرّفها فقد غرق اگر معنی و تکرار آن داد

و بهر یک ضلالت تمیز که آید [illegible] ربع فی الازمات نفرسایاد

هر زندانی عقد ذره بهوای غبار بیابان هوا اقتضا ببرد آینه ما

در هر شیوه که دری تا بیابان قرار گیر با انقطاع شود و ما نوا

ط.

مطالعهٔ خیالی محیط بی‌طاقت است صورت ... زبان بی‌معنی

با خط و خال عروست هم لب و دهن اگر عبارتی کم ... زیر لب معنی نهاد

خود را نمی‌افتاد بر اوج عظمت ... چشم ... اگر ضعیف

سخن خود با ما نمی‌داشت با سلمان جرأت ... چه امکان ...

نظم فضل ... ز ... استغفار ... شد کم ... کان را دعا ... تعلیم

باز از این بیان ... دعا طلبند سوی خود از این بهانه و ... طلبند

عاجزی بنده را خموش دارد لیکن عشق ما خروش خروش دارد

... مراتب تسلیم ... هر نقطه ... عبودیت محو

جبهه‌سائی ... است ... ار ... کور ... در صورت ... حرفی

هزار حرف ... سجده ... بهانه ... دلبست ... کار

از قدم سجده طرازان نتیجه حضور پذیرفته با رسائی بخت یار از او

فریاد رسی ندارد و در هر حالت بیزار از کار و سعادت میباید

موکب اقبال در غبار گمنامی فرو رفته و از صبح جانبخش بر دارد

نگویند صحبت کسی که محروم عاکفان آن درگاه است

چیزی است هم با لغت قربان شده پرداخته کلاه با سی جواری که رسیده

آبروی سالک راست بصفوف سرای نخامه در اعتقاد تو کیا

دلیل سعادت چند هنگام رسد تا سر بخت از پای اعتقاد کشنده در همه دست

هر چه از سعی نارسائی است ... تعرق روی خجلی بی سعیست

از او همیا در شکل رفت عرق باز در نشیب رخت

الحمدلله ... شکر دولت ابدی بشکون همایون زوایای ...

۱۲۱۰

[illegible] این [illegible] که به دار رحمت رفته مرحوم [illegible] تفسیر

نظم را [illegible] [illegible] صحبت بعضی از طلبا می‌خواهد

تا همت [illegible] که [illegible] بکشند [illegible] خیلی تشکر و دعا می‌خواهم

پر تو اقبال [illegible] [illegible] جمهور از نام [illegible] مبسوط و جمله

از همه حاضر و [illegible] تسلیم ساختند [illegible] مبسوط و [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] اگر مقصود جواهر [illegible] کلام

و مطلع سکوت ایشان عالمی را [illegible] نفس آراسته باشد که [illegible]

بعضی را از دیگران [illegible] [illegible] [illegible] و ما

[illegible] اگر [illegible] [illegible] لطایف [illegible] کلام [illegible]

[illegible] حقیقی [illegible] باشد که ساقی [illegible] دارد

تصور اشنا بابی لتکلف غیر زیر شکسته تا اولنشود صفحه

نیاسی معنی گرمی بنیاد روان سیدلی ارمنا قب التفات بیدیا سود

لشنمان قابل حصول دیکی رزر شعار توجه فرمایند اشغال اعماص

چه اجتماع هر دو زبان در میان اسمک عملیات شعر و حجود کوستا

برست لسواد نسر فرحها قسم نی ترنالی محور دور در مقام

هیچ محرر حیدر رسم فهمیده بلوکس قرکان جلوه مقید

نظم نه مضمون نقش میبندد نه لفظ از پرده میجوشد زبانم کیرم

چه حد عشست کاین مقدار جانه حدیثه جبرتم مانند لعل ناز

پر صفای چه سکوید کرانش میزند کلیه مقوم تقاضه کر کلوم

در ورد ایام چار معدوم زبان از یاد رفت اندم فراموش کوم

کرده

کیفیات بدرهای سخن مقتضی است که گاهی از تکلم و دلیل استشهاد

زبان را مستعد بیان زیر به تشبیه گاهی موضع ادب مشغول سازند

و گاه ما بسیار از لطائف اثر سحر نوادر را به میزان محبت منکشف سازند

در هر صورت که جلوه‌گاه اقتدار سخندان به تشبیه معانیم و اگر کرمانیم

ترجیح از ملکات و قانون نکته‌دانی اساسی هر کجا محبت

موضع روشن کمال میکند که همه فرمان باشد عرض مطلب جامع سخن است

در روابط از عوارض سحر و بیش بنیاد آن شد در عالم اشیا ما یار سازی

بعد خواه تو از آن بی‌الکسیاد نامی تازه از اسرار قبالت بگذار

و در مورد مقصود در تماثیل محبت بر فی لفظ آن از دو بجوری

ساغر لفظ مشابه بعض بیان سخن کلام را در وقت بمعانی القصاید

اقبال چند روز بسبیل تواتر نامه کرامت ارقام مرحمت

عام گردانیده بود و مجدداً بعطوفت مضمون نامه قدیم مزید کامکاری

خاص رسانید آیینه ضمیر را بعنوان شناسایی منقش گردانید و با تسلیم

مسیحا رسانید مشاهدت مضمون لطفی که در آن خطاب با رسید مرهم

غنا می نماید و کرامت پرورش لطفی که در آن بار کرده بهم مانند نظر

لطف تر ازین اگر یک علم از کم گشته های جو هر عنایت شد اگر هست

ارشاد را ازیادی مرحمت و روشنایی مشکل رشحه حال مشیت

کیند او رسانی رسان چه لطف کرد و نظم و اما رکاکل را

با وجود مرتبت اخلاص وسیلگاه منزل بیراه و نظم

بیدل نیستم حسرت کیمیه بدارم هر چه نشنید عبارت رسیده دارم

کر ناچیز

ریا قسمت که پیوسته با موی میان است   در خور فقط غمش همیشه دارم

تا منقل آتش صیقلم بسوزد چو دکان   کز خود همه برید که ام آینه دارم عزیز

چون جای پا از زر نشان تا رسانک هم مسافر   جواب آنکه ای [illegible]

تقصیر عقلت سیلان هر چند از آن عالم شریست که بسیج [illegible] از آنکه [illegible]

ز معقولیتی آن رسته تا امید عهدی [illegible] نادان بی پروا

نامه ترکی [illegible] از قضا [illegible] رست از قبول چاره نیست

زینک سیر کران افتاده ام لذت سخن چنانها کرده سوار رست با قدم

رها بینام [illegible]   از یاد گرامی نقش در هیچ حالتی بجا [illegible]

در بحر عدم تا [illegible] از [illegible] شکوه [illegible]

اشتیاق [illegible] عشق [illegible] نیست [illegible]

معنی بوده پر بار در ارسال صنایع ادراکات بسا طبیعت افتد یار

در کلفت تسعی سخافت بخشید رتبه منشی‌ها نی عروج معانی ارکان شان و ما در بی‌کران

در سکر ارسال نهایات سکر زنهار   شربت شاهی لطافت سکر زبان محی

کو بر اعمیت در رحمان کوزره نبات کامیابات حلاوت سامعه لشته کرد ارشید

وارد مه پیش منوی قطرات شربت و عیار رحمان هر که منشی کرد زبان نیشه پیوند

بیمن منبع آرایشی اسلام در سر کلمتی که ندیم کند رسالتی با یک ارسل شربت محیلان جوید

هر آنچه که توجه کمال رسد تا رشته معنی اکسامی ز بر خیزد و قطره صحیح مبیح

آری کلفت خبری بنیاد ... شنی شبیره انتشارات در صحیح ... نهمت

فوارس حیاد   بسما قامه سکر انشا   مقوس این صحو دوست

محکم تا رسانی مروارد تا کرده وضع امکاری محفوظ این مکتوب بیاری

از بیرونی ناتوانی و در عالم عرض بیماری از [illegible] عجب تعیینها از سپاهت

در دشواری ما فریع خامه شعار بر زمین کاغذ بما [illegible]

[illegible] عجز ناتوانائی ما [illegible] شکسته [illegible]

[illegible] ملبس جامها [illegible] و [illegible]

[illegible] شده ما [illegible] در عرض تماشا [illegible]

و [illegible] ما [illegible] سعد [illegible] حیرت [illegible]

افکار معنی [illegible] و قلم حرف [illegible] بطور رسانیده که [illegible]

انجام [illegible] کرداند [illegible]

[illegible] محمل [illegible]

[illegible] ندان ما [illegible]

ملک هوائی تهیا بسته باید عزیزان دوستان چشمه لطیف مسائله

امیدوارم در این ایام که هوای سهل است هم با اهل ولایت و داعی نیست

و در خدمت جناب آقای میرزا محمد ... ارشادات بفرمائید

ایشان آب صاف و روان است اگر چه صعب است بر خاطرات ارادتمند

که با فیض نظر ایشان ... اصلاحی راه یافته باشد تا شیرین جان را تفهیم

زیبا از ...   ایشان ... عالم صحبت

جهان عالم خوش باشد که فیض ایشان به ... بسته است

نهان عالم هوائی که ... از ... صحبت ...

اگر همه در صحبت ... با دل ... آن کس ...

... چند ... که ...

سلام ...

سکندرخان از ارسال مقابسا   تا رسیدن صحت التفات [illegible] نرسانیده است

از حضرت صدر الدین [illegible] حسابی شیر است که با جوش سخن کمی [illegible]

شکر را [illegible] کشور و دوام عنایت مرزبان [illegible] کشمان

از [illegible] در ترکیبه شناسایی [illegible] کلام [illegible] آن [illegible]

شناسایی [illegible] برادر دین [illegible] کار [illegible] دور [illegible]

[illegible] بحر [illegible] بیت [illegible] برگردن [illegible] گرده

[illegible] و [illegible] هرچند کتاب جدید [illegible] ام

از [illegible] حاصل حور [illegible] ام در کارگه [illegible] که [illegible]

[illegible] هم [illegible] ام سکندرخان در [illegible]

[illegible] القدر [illegible] زبان [illegible]

نحو است و تقاضا که گویا بی سخن است [illegible]

غزل [illegible] با [illegible] تازه معنی [illegible] سخن دارم [illegible]

جان در بدن دارم اگر [illegible] دارم و گر [illegible] فصل [illegible]

تو [illegible] چه داری [illegible] دارم سر [illegible]

برگ گل دارم سجود [illegible] در چمن دارم [illegible]

دامن [illegible] کوه و صحرا [illegible] دامن [illegible]

وطن دارم غریبم بیدلم بی‌جان و حالم [illegible]

استقبال [illegible] دارم [illegible]

رنگ [illegible]

از [illegible]

[illegible]

و از بار گیهای پربار که در جنب نولیسه کرد [illegible] معنی جمع

لطافتش حاضر آورد مقال . نظم جوهر [illegible] معنی [illegible]

کیفیت اختراع علاوه [illegible] که [illegible] نوعی [illegible] کمال

آمد [illegible] در بیابان لباس [illegible] سعد الشمس [illegible] صفا

بر دوام صبح می‌تابد در [illegible] اش بر [illegible] صورت [illegible] نعت

می [illegible] در زمان شمای فرشتان از سما [illegible] معمول

همه [illegible] رشته گوهر [illegible] بنای تسلیم حاسدان سرنگونی [illegible]

[illegible] باز سرنگونی خامه بدوش جرات .

[illegible] از عجز ناتوانی [illegible] داد گر بیان خاکی نامه

[illegible] بسم [illegible] .

بر هر ملک جنت بر علوم حسینیان نشانده که کلف

بر هر قدم قرار بستان نمود و بساز و رخت بر بقا و فنا کی

تا نوحه سر نگرده هر حضور مصیبت نوای و بکر یوان خود

تا چین رنگی با رد دوش است غبار رهگذار در غربی عظم

باید پاشید و چون رخت [illegible] بر بسم گوش [illegible] کمان

با حسا نه عزت باید چو رسید قطعه دو را بی [illegible] روزگار [illegible]

چند چون هوا مست باز در گشت هر که رفت از پیش حال کشته [illegible]

در این گلستان قابل نظاره انفعال شود آبرو به شبنم تا سحا

[illegible] با [illegible] شکیم [illegible] خدنگ [illegible]

[illegible] محل [illegible] از [illegible]

بیچاره بگدام در واقعه سر دادیم که جز افسوس نصیب ما و ندامت بهره ما

داد و عقل یا هم کرده بجز حسرت حاصل نداریم که جام تسلی طلوبار ما گذ

گردانند ... ابیات چیزی که تلافی آزار ما کند

مینا شکسته رسم پیاله شکست بود زین کوچه بگذریم

تا بی نصیب از دست بیداد نگذریم تا کی نشسته بر سر کوی ایشان

دیگر چه خاک بسر کنیم با کاره باشی که رخساره ز حال عالم

طرح ما ... جست فراهم گشته قطعه امیدی ز حسرت

دیدار ... یارب کم فرصت وصول ... یلان

... همچو ماها که ...

قایم گردانند ههه لشکر اقبال و دولت پایدار ظفر قرین ما را

که مظاهر کامله مطلع ناظر و صور نشانه ما ملکوت صنع ازلی و حضرت بیانی او

زمره صالحان و ارزشمند بر جهان ظهر اعلی مسخر کرده ایم و

نیز و معدن کرم از سیران سلسله و عالم است در ظهور آیات الهی

لیکن تحصیل رسانا مادر بندگان این فرمان شرح تقاوی فروزی

حکم تو نباشد محرمانه و دوری حور شید اکرم ما کرده ... بر لوح

سپهر طلعت منوری هه سار کشاد لشکر و رعایا لطف

با که شمایل عالم خورده و کمالات اعتباری وارد هر چند مسالک

ما فی السجده بود آنچه ... تمام مبارک وارد و

... رابطه ... اکرم و دولت همه ایشان

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مبارک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] القدر [illegible] گردد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] گردد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گردد [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کمال و شوخی صبح جلوه از سیاهی کیفیات به فعل عبیر افشان شده

تیر الهی بر اسم تا فه تسبیح در موجی با بخشیدن به امید نا فه

منظور موضع بخشیدنی مقبول نظر افروزی و حال جمال آن شب

باز مستی بیرون از پرده می آید همچو شب بود به پیشانی

منت عشرتها تبسمهای این مطلع سخن پرداز می کند

با این سامان گر شد با رسیدگی آزادی شاهد در نجوم ار

گرد و غبار قفس گم کرده می آید ٥٥٥ شکر آنچه

روز وصلت با بیداری سلام آفتاب که دیده به ما در شب بیگاه

کی کردیم حالی در شبم تیره بر رشته نسخه طرب رسید بند شوق

رشته دامن مطلع نیمه شب بی صبا که هم از عطا گوهر نثار

بتخم نوبهار نوی آورده و از شعاع اصلاح از زر شوخته سپید گل دارند

نظم گرفته ایم مسلسل جبروت سرو صنوبر و دن شریر مانده محرومیم

عمده من عمر اند عزیز هر چه بتنیم سبزیع از خیال لئت هند هند

آنرسد آن یکسیزر زنوشت مجنون مژده ۵۵۵

اما پیشه نوار حسن جهانی ملال خاطر مشوشان این رشتهان بنیاد عیار

کلفت بر هر جانی در این موارد احوال این رتبگان بنیاد صحبت

نظم بدن یار بیک وزرت بر ابروه راهی بر بین آئینه سینه

رنگ بسمت آهی سانی حقیقی لعشیر نکده شفای کامل موصول

گردانا و هر دعا به پایی مستمندان بعضی صبح لعابی بسا باد

خودات بطلوع کم تبعیر اورا از نسل بیدلان از روح فطرت تواری

ورود مسعود سعادت موهبت که از حضرت عالی [illegible] اینجانب [illegible]

آیینه دار سعادت بود اگر با کیفیت صحیح [illegible] تجدید [illegible] العهد

آشنا و رابط التفات [illegible] معنی [illegible] بیشتر

[illegible] ارشاد دقایق [illegible] ۵۵ [illegible]

ارسال جریده و [illegible] دل نشین با تحفه [illegible]

کرده‌اند جریده برای هم فرستاد [illegible] کرده‌ام [illegible]

و [illegible] پیش از [illegible] بچه ما را [illegible] قربانی [illegible]

و تمنای کعبه مقصود [illegible]

[illegible] وصول [illegible] دیگر [illegible] فرمایان

همیشه [illegible] مقدم [illegible]

[illegible]

چو بنظر خبره مضمون رسید و تخلیع حسن معانی

نظاره حسن کل مضمون گردید رباعی دوراز

ای دل شب وصل بود ماهم در وعده چون شمع گذشته و نزع کلاه رمیده

ما ز [illegible] زنگ و در سینه مهر نه جز [illegible] شعله رنگ دیده

۵۵ شرح رساله کلمات سیر العرفان

شرح کلمات کیمیای انظار در رساله های کلمات بهمنی نامزد

و مشهود کتابهای دیده سحرات زمین آشنا بحر حوری زردی

ریز [illegible] جدار کشود تا بنیادی ابلاک قطره سمای جهان نوا سیار

نو اند بود [illegible] طراوت بهارستان مطلع نغار بود توهم دین آدم معاد

[illegible] [illegible] [illegible]

می شود [illegible] سرنگون [illegible] کشیده [illegible]

میرسید مکتوب با [illegible] [illegible] [illegible]

تا کسی [illegible] [illegible] ابواب [illegible]

و نوشته [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] صورت [illegible] [illegible] اختیار جلوه گر

نمی شود و در دوام [illegible] اراده کسی [illegible]

عنان [illegible] ضعیف [illegible] سپرده [illegible]

این عبارتها در صفحه اظهار [illegible]

تا [illegible] اتفاق [illegible] [illegible]

واصفان عیب صحبت جان از همه بیست گردم هوس دست ناقص

ز انقطاع همه بند و رشته اخلاص پر بیان کردن ناله سست

[illegible] های مروارید و صل کهل جستم و دامن حسن جمله امیر بر در

چه [illegible] سامر رتکت سلطان ای اندوه صفای صبح مبارک گردانند

مرقد دیگر بر سم [illegible] کر یکبار و ارال الکتب

میکنم بمیدان و کرد معنی از لغت عبارت برنمی آرد

قصیده بیان نعمت جلیسی در لقای پیکر بر لب کشیده دری جا [illegible]

زنده با [illegible] شربت حلاوت نعمت سبیحی محمود در مقام

منشا بیان تا [illegible] باشکوه [illegible] سماع [illegible] محرک

زمانی رو دار [illegible] رفته تا در رشته نعمت بر لبه [illegible]

بجمعند دریغ منتظم صورت ایکن کان خاطر ملی

لعومشنی سبب دخا خاطر و دریده ایشی معرب نظار

تکلف شعر اسناد یعنی سفینه منطق لعان اکثر سطوه

لعرض حرکت می اید آشنایان رزمه و رجمن یا معلوم کی

معتمد اد بسبب نظر هر چند بلحکام مراد ربه مناجات

ز رالفنا بیت فند حکایت علاج و معرفت اندرا نما صلاح

طبع وبدار پرستیده چیزی آب یک دیده کرا ما شاهد

کرمبانی لکا ه اشعات بصورت تبوای بیوانه نیوشت

دلقه بهای ومدار نظر با دای معتبر نمود به

بزرانکاد قد

بی ... رعنا فی بارلن هر حار نور ابکی نوانو

نمک پیشلکی نامی حبه عنبر ت جمن برشنی ح ایدش

کلبا ده سرتنهای بیدر تن خضب نمکی مشهبات الاعلام

مناد ز ه نا معه منصور شاهد کش الاست

ازمحال اف ستار مصول الکافی تعضر اعتدال مناد

نقد بر در نالان رشان بنا رطلس مر سای این جور

دریار عجم نیوا نان چالون الکعار جر بوره امک از دعا

حذار دره عیار چلعت اندرت برلیسندی نیرازی

مثال این مرادنه سندی دره عالم آدرب احلاص

اگر هدهد معانی نغمه‌ها سعی شنیع بلکه نغمه مانیم در ما

دو بوستان چو پیوسته زده محفل آمد تهی بعضی زاکرانه پیمانه

صدوبست ابطال محفل ما کرام دهها بر سر در سماع بمرادش نشان ما

ای آنکه ترا رحمت حق را در سر کار است انگور که [illegible] سیمرا کرد

پا صافی طبیعت ما نیکو کلفت در آینه کر لطف مسیح نفسی راست

نه چهل گرمانی مصطفی بعد سیاهی آب سیور سحر رخ بیم ارلی

ز عیدی ما بی طبع خود نظمی کتاب سما بر معدلت بر ده نمود

ما نصاف عدل مشهود با دو دانش سر از طغیانی نا کهانی

سکه با نشان سهیل [illegible] از شد او ارشد صلح بر او دا

ار۹

رحمه . نه جای آنست که به پایه‌ی این مثنوی نشستم کنا بم ... شامی

می تواند بهم ... پناه برداز رسا مژده بشر بر

برتشان بی همار ... و ربیعه عنبت نامه با سلطان عظمه الوهیه

رز ما المیده رت معنوی بوالرشن با فرموده خاکسار

زاد و نیه مینا برادر برادر آم با طبعی سربلند لشکر جمعیت مشکان

دیدار مشفقی به عذر لباس عبارات ار که سعی بر تکرار در سعد

معمان سر منزل بعض لشکار در اشب او تمام عروج و مملکت

بهم نمی باشد در عالم رسیدن بر چه بی رضا سعی ش آید

اعمال دولت لکی رحمت عذر شمار که چه طور طعیه بی لطف

روش بلاغطه جهان شمولی که نیامد محکوم
مقصد تسلیم و رضا ... میلاد ز دریای عشق
سرور صفوت ما نیست کسی جز ... کو روح ...
رفت وحشت استغنا ... بس نیست ... در
حاشی عبودیت حاکی حرمت زنند هیچ کس نیست
همه عمر آینه داریم که همه کس ز ... نیست
سرخوش تسلیم باید بود و بس گرچه ابهام ... نیست
آینه معنی شود از صورت حال ... تعامل ... نکرد
و من حسن گفته ... بحکم نحو ... العقیده ... اعتبار ... ساده
... مقصود ... بیاید ... ساد

۱۲

حق پرست گرفته [illegible] ملایم با دین توان آموخت

و آنچه دیدی از شمار [illegible] از [illegible]

حال آنکه [illegible] [illegible] مزه [illegible]

[illegible] اظهار [illegible] محیط [illegible]

[illegible] عادات [illegible] رسائی [illegible]

[illegible] مقصود [illegible] گریبان [illegible]

[illegible] از [illegible] اوقات [illegible]

مشهد [illegible] اتفاق [illegible] حضرت

[illegible] کرده [illegible] ۵ ۱ ۱ [illegible] در عرض [illegible]

هر چند آینه [illegible] [illegible]

ز نور نگار همه جا و وصال [illegible] ... سایه [illegible]

مکید نسبا کرده است چو [illegible]

بیست [illegible] بار اندلس [illegible]

خیال ام چو است اظهار عبارت [illegible] چون [illegible]

نظم کر [illegible] قوم [illegible] قدم و حدوث [illegible]

نه سکستن [illegible] جز حرف [illegible] کسی [illegible]

کسی تو مکر چنین [illegible] که [illegible] علامتی [illegible]

دوام باد [illegible] رقعه دیگر [illegible]

که [illegible] از [illegible] کدورت طبع [illegible]

[illegible] عبارت کرد [illegible]

[illegible]

39

بخط و امضا ... است از ذکر مصائب حضرت

... انشاءالله ...

[illegible] ... پرواز

چاره‌های جگر ریش نشد بستر عنبر طفلی ... زند هر کجا ...

جمعیت جمعی ... پوشانند عاجز کیان ... ز هم انسانیم

از سیل تصفیه ... میرسانند ... رسید

در جام سحر ... شبنم رسد ... جمعیت دوران ...

یا رب ... چندانکه اثر ... رسد ... حاضر ...

فریاد تو ... ما بیچاره‌ایم

اگر بعد [illegible] اختصاص زنان کرد [illegible] نسبت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible]

در دنیا تصور فرمائید و در کرهٔ عالم [illegible] که طبیعت [illegible]

[illegible] حقوق الهی [illegible] [illegible]

صاحب [illegible] اگر [illegible] شوند [illegible] هستی [illegible] [illegible]

در هیچ صنعت [illegible] شان [illegible] نسبت [illegible]

بیکار شوند [illegible] آن [illegible] [illegible]

خواهند [illegible] قیامت [illegible]

[illegible]

زرگل [illegible] ندارد [illegible] بهر [illegible] ما

[illegible] آورد [illegible] نشانی

[illegible] ناطق [illegible] نفع [illegible] دوستی [illegible]

[illegible] در دم [illegible] صورت [illegible]

[illegible] انصاف [illegible]

[illegible] معذرت [illegible]

[illegible] با [illegible] قطع [illegible]

[illegible] رحمت [illegible] آورد [illegible]

سرمایه [illegible] تسلیم [illegible]

افریقه   [illegible]   [illegible]

۵۵ ه   رقعه   چاپلوسی [illegible]

چون درستی ایزد [illegible] [illegible]

نمود [illegible] لطیفه [illegible]

[illegible] است لطفی نعمه سامع را العادت [illegible]

فرمود و به جهت نویسی اینک ملمع را ه تحریر [illegible]

[illegible] که خامه را [illegible] قدم [illegible]

[illegible] [illegible] رشته [illegible]

قدرت را   حاکم [illegible]

تشبیه را بعضی منوده کرده‌اند توجه اصلاح کرده باز را نسبت لفظ

نقل حسن ربط به تشبیه مناسبی نبود شکر ربط به جمله است

تشبیه را بعضی دوران نشود و بیاد دشمنند و بسته حالت لحظه فرست

تاییدی هنا صاحب ما عان عظمت لطائف بود و بالفعل بسیاری

نسبت هیچ با دانش که قافیه ان لشکایت شده است و ما بدو معهود یا

ازعزت لفظ لشکوه بیرون نیاید و از موسیقی

اصلاح است و شروع استفاده صحیح نظم را چه کجاست

کرد و است نو حواس ما رسند بسنده رسیده ابست لطف سعدی

که از حسنند کرست نغمه دگر بود عاشق بیرون

خاک همه از پا لیست بعد از قطع نحو به سعی که را بیجا

ریگی سنگ رکن شکسته ما ما را هم دلنواز

بعضی سبیل بر رشاد کرد و نیم امید که زبان و جوان در آن پا کرد

چون سحر خورد دیده بودم سرکشیده بیشی ما زمانه ها دعا هاست

نقش اراده که سحر با تو انسان های بیجا حال سیه دلان خامه رنده مال سکوت

و طوطی را رضی ستمداران که در رشته خط به لطف یار

نسخه نوشتنی ابر بیش حالات موج موج زشت چمن

کشیده بیش حرکات صدا راست تازه بود در حضور ترسم دل

احتیاط که به محضر طالع مصحف

چنانکه

(45)

بشمار نعمت عنوان آنحضرت الله [illegible] ربانی محمود حضرت

مجنون محبت ایشان نسخه معرفت ورسته شد [illegible] لیکن

او بود از بی پیشان مال تکرفت محبت صورت معنی

آن محمود را هر که دید معنای جانها با وجود ادراک [illegible]

شوق او مینای محلها مبارکها عید با ذوق پیشانی باد [illegible]

ز مهر و نگار کیفیت صد هزار عنایت شد از جمال محمود [illegible]

ز مهر او رنگ نشئه سر بلند جمعیت کردند و سر [illegible]

وصول را بجهت رسیدن خدمت آن [illegible] تو بود عید [illegible]

آنچه از دید [illegible] [illegible] [illegible]

وارد و صفوف اشعار نظام [illegible] عزیز [illegible] نفیس کن

[illegible] رفتاری [illegible] فضلای [illegible]

[illegible] جانم [illegible] فضلی [illegible]

در هر یکی ماسی الفت ایش [illegible] نظم

گوزلریم [illegible] جاری [illegible] وارد [illegible] ایکنم ماری

تا [illegible] سرو [illegible]

[illegible] راه [illegible]

[illegible] فصل [illegible] عالم [illegible]

[illegible] آیینه [illegible]

[illegible]

(43)

اینجا به جمعیت بسیار مسرور شده‌ایم و الحمدلله در همه حال شکر الله

هر چند معلوم نمی‌کردد که ... عریانی سبب زحمت قطع روابط

مشاغل عدیده است ... و غیره فعلاً ... هر کار زیاد

میفرمایند بسیار زیبایی است ... درست ... [illegible]

که مشار ... [illegible] صدا پیچیده است که فریاد دل

چنین ... نگو کسی نتواند برسد خلاصه شکوه اینکه

تا حدی ... و امید و امید که ... [illegible]

ما هم نمی‌توانیم غلط ... شکسته‌های ... [illegible]

هستند ... گفته ... فرمایشها ... [illegible]

خبر یاد روزی عنایت نسبت ارکان دکن

در ساعتی که لشکر و وزیر خبر یافتم ۵۱۱۸ رقعه

ببیند کیهانی خود چندانکه بعرض مستی بردارد که اکسیر

و از خداوند نیمهای سحاب هر چند کم اندیشه مشتمل

در ساعت جناب خیر دست سعد منت و جمال سبز رنگی و رحمت

نمی بیند و در توجه معنی نور انیهای عجز از ارتقای صحبت

خضرت در خور ستن مدعای بطور نمی شود و عرض

معنی انکار تمام و نکهای طبیعت

رقعه ... امروز که وقت طواف مقصود رسید

ملعونی

نقطه بمحصل سحابست که گفته‌اند ما در سراغ تو بلبل باغ توییم

ما جای دیگر و خویش را مایه کرده‌اند جویای این رهنمایان که گفته از عالم

تحریکات نفس ما زیر تقدم ستارزنی احوال ضاعر محتاج به

وظیفه‌ای سرمنزل در ربا نهنگ لیکن نفس نورخته جوقی گردد

بیانیه این سطار نوشته‌ام عنوان چشم قربانی دارد

در سطری که بر صفحه اخلاق ثبت نموده‌ام اسرار اسحقه

نیستی بر پی آورد فرموده بخش احسان سعادت شود مبارکباد

دولت جاوید شما ناوه چند تسلیم مراتب سپار

دوستان از موضوع عشرت ابدی برخوردار باشید

رقعه امروز که وقت طوف مقصود رسید حاجیم کجا بست

کعبه گشتند تا از زیارت تو بدل با وقوف آمدیم ناچار بگرد حرم آیات روند

مراسم آن آستان کعبه احترام تر باک نقش ما از تو پیغام رسانی آن اکنون

خاص ممتاز ساحت وطینت های دل را با تنک نیک نقشی بیوار ضمیمه

حرفی که در بیاض انتظار نوشته ام مضمون جبینم قربانی هدا روی

سطری که بر جبینه اخلاص ثبت نموده ام سر از سجده نهی برکشی

آری چون وده بخشش اقبال سعادت عید مبارکباد دولت جاوید

رسیدنامه نیز تسلیم مراتب نیاز دوستان را موصول اشتیاق داد

رقعه قدحه نامه معلول توری سروش اقبان معجم کرده شد

مرا کلامی

بجهت اسباب با احتیاج صورت نبندد گذشت از کارگاه لطف

حکیم چنانست بحکم آنکه دایا سی حرف آدمی جز هیچ صورتی دیگر نمی‌تما

و روش نمی‌بندد از آنکه و مخلوق طرف سماعی گری میکوشند دل

بنوش از گرمای شعار عرف نکرده گروه عبدشدی ما البدء چند

زرشنا زرگری سرکار رسید فکر در ما مور است اما سعد لذ

مردم صفت مختار بودن اکثر بیمروت است و دعوی بار

نشر بیرون و دوکان قماش و فصل کشیدن سر رشته شفق

مرهمات سالی از گرمی ازین جمله نفع از عرضه‌ای تحقیق حلاوی

نمی‌دانست یکدام امر و سر از حالات نموده است و تنهایی

محفل بهی و بیشتر از بیشتر نیکوئی ساغر عیش کشند تحفه و سپید [illegible] تسلیم

مشدود بند نظم مقام وصل تا پایت بست بدراه سعی [illegible]

حبکردم یارب که بشود این باره سیه پیما از روی مروت وصل تعلل

فرق عشق کسی است [illegible] مشغول [illegible] گستاخی [illegible] رضا اندوی

بکر مطلق عنانی مرکب [illegible] تحکم رحم و ابی کرد و امنی [illegible] رسانند

صحبت [illegible] بوادی اضطرار رسید [illegible]

مشرف گردانند نظم همچو سنگ [illegible] بر بند ماتم کرده

خون دل [illegible] قصه ایام کرده است [illegible]

دوران [illegible] مشغله [illegible] ماتم کرده است

۵ ۸ ذ [illegible] امروز [illegible] قصد

[illegible]

میدانم که حضور قبله معنی دید از صحبت نیابت سندم ابا

یا خدمتم کرد و خجالت کردند ساقی حکمت ضرور دو ساغر

مسار ایام و عشرت بیتهای فصل بهار او و محرومان مجلس را به اسباب

محفل بر بسیار فانی گر اورا ماده از بعض احوال اصدقای آن سامان

مسعود بود از مراتب معنی بهای محض مستر دعاگوی مکشوف

ز عنایات ار بسیار گذشته است اما امیدوارند چه دوران حدود

این عزیز ز مدد باشد و امانت ملک شوند حق تعالی بعد از این

نه بدین حصول مکتوب گرامت گشاد [illegible]

امید از محبت [illegible] که بار [illegible]

سعادت نشانا مبارکباد عرض و روز تاریخی با جلوس عالم

عجب فرخنده میمنت قدوم دارا و بمساعی باریابان محفل

منزل نوید عشرت جاوید برسانید نظم شکر خدا که

حاجت ما ز فضل حق بجنبت اساعه اقبال گردید نسبت

تا شکر این عطیه برون آید از چه تاب تاریخ او مراست ما تمکه

ابرو نشست بر زبان آب و رنگ لعل یاقوت چین بواز

کافتنا تا لصدی ابدار عالم تا بشاد چو از شما بابت این

ترنم فرزند ... گل میکند کان یک ابری که با سبزه ...

سپیدا شد بر لب ناامیدان هم ... حق عمر ...

الداعی احمد

[illegible] رخصت رفتن خان ضیغم القاب [illegible] ۸۱۱۱ رقعه

شادی که ظاهر ما مطلع باطن و صورتها محکوم معنی از آثار

قدرت کامله الهیست ز صحیفه [illegible] به سمع [illegible]

ضمیر آفاق [illegible] که [illegible] ما رسیدن که از [illegible]

دعا [illegible] در صورت این رباعی بشرف قبول رسانام

مطلع [illegible] شمع نفاذ افروزی حکم تو شاه

عرصه افروزی [illegible] نکته بکلاهی [illegible] توجه

[illegible] ظلمت [illegible] ۵۹۵ [illegible]

رسال [illegible]

مودت کیش صداقت اندیش زر بی تبریکات مسرت عشق را دارد
گردید زمینی مرده آرزوهای بجایی که نرسید و آرزوی نشستن عیان است
بنیاد اساس سید است و استقامت بنیاد بیع طلب مرزی دوستی
مهر و بدر و چشم شناسایی حیرت پیچکیم با آرزوی لطافت با حوالی
هر روش راست و در تصور ابر و عطا بیند اما چو دو ارسلی محض اندیش
ساعه بکوشش از رسیدگی گذشته رنگ اگر علاج بعلت صحیح و اقرار
بکشید او رفتم آرزوهای بیشمار و دستان چنان که حرف فروش کتب
از قبیله قصه عزیز نسبانی بلند رتبه است چه فرصتیم که تا قدر آمده
ما خوانان برادر کرم تشنه سپرده شده باشند مهربانی و مرد همدان او واره
بانهضت و شیفته نیکران رزمیه انسانی سرکوب ساکن
المکرون

زنشنیدن همچو قندیل عنبر تابی الم بودن اگر چه با درد

منقبت از زور راز یابی هر وقت تا که کسی با درد بستری چو آه

حیرت

یا بسا می شوند اندر حیرت زانکه بسا حال چون کمان و معلوه

تمام کشند هم اعجوبه ای آتش مشتاقان مرد رفت عشق کالکس

نشسته تا که کرده حال باید کشید تا عاقبت کار چون راه گریز

زیکشت مرام است باید گزید یکان و از عقده این اندیشه ما حق راز

ماست چون سوختار زخم این گلفت شد ور جان همیان تیرگاه و زخانه که در سه

بدر و با ستمی از راه یاره بخند ز راست [illegible]

هو حیرت کشند [illegible] نظم [illegible] زیاد [illegible]

چون شیر مرزبین الهی حکم نسیم و بیض به پا ... نهضت ... و جهانگشا

است و وسعت با تاج اجابت ... تا قاف ۱۱۱۱ ... ودیگر

در مقام تسلیم و دعوی عرض آوازه جانی از ... های بی ادبی ... [illegible]

چنین ... سائی کمالات ... سالک ... ریشه اجزای که مکشوف ... حقیقت

... محمد ... ذکر ... تمام ... اقسام ... و ...

به حقیقت اثر ... [illegible] ... ظاهر کرده

مگر ... از روی ... که همچنان ... است ... تصحیح ...

... که ... [illegible] ...

... [illegible] ... حقیقی

... [illegible] ...

... [illegible]

[illegible] موالی این سرزمین [illegible] نگارش [illegible]

تحیت [illegible] عبد [illegible] ملکوت [illegible]

[illegible] ارسال نامه

[illegible]

[illegible] گردد [illegible]

[illegible] ۵۵۵ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بجانستی مقصود حقه که مطلوب کام جدا شده و لسعه یعنی جان از آسیب ... بد

میرود رفت اسهال شیر فالیه بیاید و طعامی مرغوب است و حلاوت

کام و زبان شکر لذت احسان مکرمت بحکم اتفاق که بعضد

سلک بمقصد بیان فالیه امرار طعامی به عذره و حیله قسم جزره

میرساند و دیست بدیهه فالیه طبیعت مروری کار از راه بود

بی شناسه و هم و اعراض از نظر ... و مشیح بکار بر دو عرش

روزی که خواهد بود نظم بر سر جوانی که به قیمت اعشق بود

حلاوت زند تلخی بیاران میرسد در لطافتی می‌بینید چه پیشه

تا
بیع ... اول ماده و بازمعلان مرشد یاد خود نکند

اذا ارلی

چو بلبل ز نشیمنهای حرمت تا عمر دو بیست هم چنین آتش افشان سینه

ملک از هجوم این در خبر مای جذبه کرم نتواند رسید اینجا که در هوای شد

از تیره هر جا سپیا خد کنید در شنیده زشت غالب این دو الی از عالم

عقبان می رسد می رود عقبای آنچه دانستن از عمر در عهدی

تا توان لفظی از زبان هر کس حسان می رسد تا هم این جاوید نگار از

سیر میان تکلیم آنچه از لسان هر صدا جوابان می رسد الا

رهرو دیگر عمر تا که روز و صبح بیا درست چو رسید

چه توان کرد تقاضای ضعیفی این است کمینه داری جوابی حصول

القدر مستغفر خیالات بسیار و در وجود تا بعد دعا را

صدق شعار انتظار است و شیرازه بندی مجموعه ز شیفتگان

مضامین تلگراف جنرال [illegible] مکاتیب شما را در باب [illegible]

باطل نشده است بار دیگر هم فرمایشات بعضی از اشخاص حاجی [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] رجوع [illegible] حاره [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] در [illegible] اینست [illegible] تلگرافات [illegible]

همه جاها [illegible] [illegible] چه [illegible] نمایند [illegible] از دولت [illegible]

نوشته [illegible] هیچکدام از روی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۱۱۵

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible]

[illegible] بیدار شد بازی فراهم آورده که اگر دم زند
[illegible] با مروتی خوش [illegible] . اگر در [illegible] عبارات
هیچ وقتی با جمع کرده که اگر بعرض رسد حسرت قدم از سر
خامه برمیدارد [illegible] از سر سواد و سرایت [illegible] آوردی
که تا ایمان بجهت معانی [illegible] از [illegible] کفایت الصور [illegible]
[illegible] است که در [illegible] عبارات [illegible] جای خاص
مندرج بود اندر یافت [illegible] از تحقیق معانیش حقیقی [illegible] ملبوس
[illegible] نگاشت [illegible] احد [illegible] و سلام [illegible] مسائل
خبره [illegible] بسیار است . اما فرصت عرض حضوری
در کار است که معنی [illegible] عبارات [illegible]

پردهٔ جمال بعوض مقطوع ابد غیبت شد امر که چنین

سعادت مستور لسان ... ابر که مجید التفات نموده کما

انتظار کشیدند اگر تمجید الهی دوری سابقه شما نیکو

نقد میشد زمان شعور است و انحراف شما از

امور شده عجز و قصور یا دوری شما لطائف از حکم عهد

فهم انتظاری است و قصور درجات شما ضعف از

ادراک فیضات شهود است شما رحمت جاری لایزال گردد

شبیه شما مید از حقیقه قرب شما نیست که از ... رسان

تصور میشد از معنا بین یا عبارت ... صحیفه ... بعضی

مطلع نکرده اصلاح تا ... از ... ایشان ...

العلاوه

اینکه پیوند نسیم وصل او را آن نسیم اسطار برکرد و ابد و معنی

نقصان مطالع عسر و دربسا نقد ۵ ۵ ۵ در عقد زلف محبوب و دلدار

ببیدل محروز یاسمن با نسیم از تسال ز روشن کمال محبوب حیرت را

در وبال ادبی سر بلندی ایشان را فتوای کشید و در پی لطف عنایت

رسیده نظر اوست زر زند حیره شر و مانعها و وصول

چون دید کرد و بعد نظم این باده که عنبرین نژاد است

کرم کیست این بر تو احسان ز جوانی کرم کیست

بنیاد دل بلبل صد رنگ غزلها سست این روشن

وصل شبنم باغ کرم کیست نشکر این باغ

پیوسته بی غبار و بیرنگ تو اشجار باغ همواره در سرسبزی و بار

و شبنم این باغ همیشه طراوت بهار باد ۹۹۵

رقعه در سلخ صفر سنه [illegible] پرسش احوال

و وقت خدام مخدومی است ما جوان حضور ساير همراهان

را فرستاده اند تسلیم عاطفت تسلیم عنایت نامه تکلیفی

جز رسیدن ندارد که غبار رسیدیت همراهان باشد ضبط کرد

نتواند بر و رخصت در ایشان صلاح انتقالب کرده معروض

نمی آید که امید در جای ناتوانان با موقع رسیدن گردیده

نتواند ساعت نظم کریمی خورشید تا بان هر کجا بود انگشت

رسید محل شبنم مهمان بر و [illegible] از [illegible]

افتاد

الحمدلله مزاج قبله‌نما بهمدانی مبرز بکمال صحت بابر

زیست استسقی کورنه مزاج با طبع همه اخوانان بیاید یار

سعادت حصول بر رسانیده بیشتر خوشی

رنگو بی اجزای تفرقه طبع الفت پرست زرابوند سرداره

جمعیت ظاهری و باطنی خوش شایع کامرانی باد

۵۵۵ بجهت تحسین بخط شکرالله جان مرد سلاک محمد

دولت شاه عمانی شکر رستمهای عنایات یادآوری سعادت

زبان بحمد ثنا مست و سر ز انکار معانی نیاز کرمیت طبیع

نیاز شرح جان اکثر آسیبات بمعنی جلوه کرالله که مسامعه

فرحه بیستی تو همگی تنها بدین پس باغذه جمعیت های بیعد بیست

صبح تابشی که طلوع نفحات نامه همایون مطلع افتاد به ظهور

رسید چو فاتحه دعا بخوم خطاب مستطاب معنون بر سر آن نشست

لطایف معنی فایز گردیده مثنی که مضمون منشی صحیفه حال در

بتحریر گردید میان آن ربط آنها دیگر موقوف معلوم نماز

توام است انشاءالله تعالی مسرور دیده لباس گستاخی

قطعه شنیدم مژده‌ای از دل بعض چشم گریانم زبیر جهان

مکن زدل هجوم آورد مژگانم بهیا من نمایش عالم امید

مشتاقان چو صبح ظاهر به رنگ اشک برگرد تو گردانم

ملا لا ه رخ خود نکو دور از دور تو داغ دوریات

نشسته‌ایم چو خاک افسرده سر خود نشسته‌ایم موج غم

ما و آنکس که دارد همه آرزوها ز وعیب و دستها

بکیفیتی که سر بر می‌آرد نشه‌ای است بخلوتگه نازنین عظمی

که یاد است چه گل رنگ حنا داده است کف پایش که جا برگرد ما

چشم ما دارد به استقبال او گرم نسبت از خود برون مشغول ها

جز شمع از شکست رنگ نمی‌آورد یاد دارد دیده حیرت

نگاه ما بسترش را بعضا بکوچه انتظار مباد و نشوخی تار

ما بی‌حسرت مراتع معموری مباد ه ه ه رعد فلک

دعای سعادت ارلی برات پاک مارکرار نوید صحبت جلوه

در جریده جمعیت اندورد و حضور عشرت ابدی دستگاه

بی نوری که به لمعهٔ کرم ایشان چراغ امید افروزند

کم نصیبی اثر صحبت ما ناکی به لمعان طبیعت افروزد

دعاگو محکم ما صح الله مهو بغیر از شکر جانانه بود در

هر ضرورت بلا رمش تصویرت قرینی نیست اگر تکلف

بعرض می آرد در اعتدال تهانی فرزند بن اثر جاده تحصیل

مزاج اعیان حضور فرزند توانا سی. رقت کرم صفات لقب

گویی که صاحب همکرداناد نظم زینت افزای خیر باشنده

مزاج وفائم بر نامیتوان بست خط معانی را

راقم حقیر

(۵۵)

رقعهٔ دیگر مضمون صحیفهٔ سامیهٔ صاحب مشکین نامه

توصیف بسیار روحی لطف عنوان لطیف اشتیاق می‌بارد

به نیت رشته‌ای اجزای نثر و سامان آینهٔ ارسال

می‌پردازد اگر از هجوم رشحهٔ نقاط العطف مشک افشان جدا

نسخهٔ تعطر توهم است چه ابهام دارد و اگر سهو الکلک

آسمان مطرت روز نصف اوراق گسترده‌ای می‌پردازد مگر آنکه

لطف گستری پیمانه جویست هر که لب شد بشد چه جای گرید

هر که به عبودیت انشا و دیوان بنگرد سراپای احوال اظهار

از تمنای نوازش بجنبان جلوه دارد ۵۵۱۱

با حمد دیگر اسرار معانی که سالها در اندیشه بندگان معضل
صورت بسته بود الان مفهوم بندگان را بایراد بر بسته ملحوظ شد مهمه نوازی
مژده اورنگ مبارک بیا باد و ترجیع منش ملکان مرتبه زحل
نه بر معیشت و دوام رسانا دتا شده در شب یلدای ... آب
از اقبال آیات کاری همتا را احسان کرده بنده که ... بخشش
هر چند بنیاد مخالف سراپا کوه آهن باشد جز غبار
پنجه نیرو برد و اگر همه ظلمت جسم طوفان باشد آتش ... گداز
نقاب چه کار سر سرا حیات نمی آرد و سا عور رسیده به ... مقام
عرضه ... ورود درست از بیابان های مخالف مبارک باد
الطاف

ذالکما منت تواضع نسیم جانا ، ملاذ من شمول لطف آثارتست

نظم دو چشم از گردون مدد آمد که رخسار تو بنمود

کرده در یکدم زدن بنیاد هستی خراب گفتم از چشم مستت …

هیچ بعد … گردون کشتی شکسته از طوفان دریای آب

بسکه حرارت … بسوزد دل بیدل … حباب او

گرد … دریا … میکرد شراب بی تکلف … میوی

… دعا … تا گردد … حکم … گاب

تاکی … زر … بس

رعنا بست رعنا الست رعنا بیست رعنا بیت 300

مژده از رطوبت خاطر [illegible] التفات [illegible] کامجوی [illegible]

که خاطر رشید [illegible] از طوطیان شکرستان جلالت [illegible]

و سپاس از رطب اللسانی از [illegible] باغان [illegible] صحیفه [illegible]

[illegible] تسلیمات [illegible] زمین [illegible] عقیده [illegible]

کائنات و کل [illegible] ادراک [illegible]

[illegible] زبان شکر بنده [illegible]

[illegible] نعمای صوری و معنوی [illegible]

عقیدت کیشان و تمام امید [illegible] شکر [illegible]

عز جلالت جاوید [illegible]

۱۶ اردی[illegible]

جرأت بیانی بعرض این [illegible] هر چند لقابت از مکانها دور شد

در نظر دارد اما در حیطه مراتب آوردن با توانی نتوان گفت

که این سینه پر درد بر هیچ [illegible] چیست که نامه یکسر در کسوت

تجدید با آن که مشتاق رسد و بخیریها یکقلم در صورت اتحاد

بپرورد رسا به همه حالها از مشتاقان رسد آیا به عرض رساند

حیران   مصرع   که زود بارش جریار هم مکن تفقدبست [illegible] شمارم

شنیده ام که همه رسند و سر منزل همتوانند صد را پروا   نقد محبت ما که

شمار نمی دارند   و هر چند زرکانست اعتباری [illegible] دارد هر چند

مدار اضافی مختص بود   آینه برای خود بهاری دارد

مرآت کلی سیاه ترین صفحه تا به یکتا لا بست الهی و ارکیها

از نقطه‌های رصدخانهٔ ازل تا انجام معنا سبب معزرت بالا تر است

تجلی فرمای مراتب ظهور باد و رعنایان حقایق اخلاق را

بپرورش کثرت اعتبار نتیجه فیض معرفت تو . بینا جنا

رسانا و نظم عبرنسیت مجالس معانی بکدر

سخن معنی بقاست چه بلبل و چه بهار . از رنگ مراتب

عروج جامه است . فرق جهان خبر زند گردون وا

ساهان نور بقدر رسا گردند گر قطره رسد بمحیط دید

از چشمه نهال مرد از نهال آورده گل آن گل کو بالا طوبی از خر

از تو

(58)

شفقه خامه‌ام بازرین ... رونقی دارد شفقه ...

توجهی بساید رونقی دارد حلقه قامتی ازو سرشته‌ام نعمت

قمری باغ را خدمت طوقی دارد با مقصود صحبت رسائی کند

... ناموری مساکین در نسیم جان و در نسیم جان حاصل است

در دوری ایشان از لطف ... همان تصور تعلیم دل اخلاص سرل

کتابش در لیغوششی خدم خامه سرشی توان ... با هر یک شیوه‌ای

در کشش سطری توان خرید اجزای قطره به دید و با اگر همه نفیس

که هنوز در پی شیرازه مصحف حفظ از صفحه پریشان شستشوی بجائی اند

همه تا بیزان از انفاس با درسم دوا هر چند در کسوت صحیح مرحمه

مانند فی‌الحضور سر منزل دل با رحمت ملکشاید بعطا

شاکی چه نوشته گلی ،   زیرا که بیاد بیت بیاض منی رسانی غبار

عبارتهای دلپذیر خوش‌آیند با فصاحت است و خبر سپیده

محاورات حضور و عبارات تنها بدرست   نظم جرس کش [illegible] ما تشنگانیم

که پرواز مخصوص است بین بسمل ۵۵۵ سرعوا

آه چه در از عبارت بیدل ، زیبا به کیفیتی بر طبع ما جز سر آمده

که بیدار بیمار بیش مهر زند نقش زرگ با خود از رنگین مضمون اندیشه

منظور و رسیدن العطفات ان در عبارت لعروجی زیبا است

رسانیم و تمنا ، نظرت بدرجه اعلی شد مرکوز باد ۵۵۵

در همه وقت . لب بر لطافت طبع که بعبارت بسر و راز با پیاسی گر

همه را در رنگ حقیقت در بار مطالعه و ربعت آستروده ...

الامیر
[illegible]

59

زاویه جدولی را محور یا سن بگذا از جفار تکلوریت قسم زیر

نصف کرم زیر قطع و لغزت دهد صحت عقل در دست در

هر چه رسید از قطعه سا مو لوا که دیده بود اصل آن قطعه اوروز

دا بیکده تفصیل کسند در حقیقت بمود حق از دعا می رسید

سوز حصه وقوع آمده معنی بجز ترتیب از روا آیینه معانی با بیا نیشا

در حالت تمنا از چه از گفتار طلب نمایت امر و مشوا آن کمال ...

جمع آن جمعه طور رسانند و بعد از آن محزون غد نیست از آن گردانند

کوه دیگر بعد از آن سخت لوا باشد بی نقش

... آشنا باشند در طلب را از عالم خم ...

بمنّت و عنایت آمده واقفی به هیچ خاطره از نارسایی‌های

طاقت تحریر و تقریر کاغذی بلیغ پیش می‌آورد و آنگاه به موقع لطف حکمت

و صفحهٔ زیبایی و مسعی‌های دیگر نگاه بیان برخورد و تحمیدی نوازش

مسکین به صورت سنگ با لبه قطعه خاک سبز صندوق و

طوطیان بعد از یک سی است چه رشت ببار عشق ناله دارد و سمندر

در هم صد و ده خاک لیس را دیده دعا کنم و در زیر صفحت عمر پرسش

صعید خدو ترت کیفیت از رسال سیمی با حرام لطف زمانی ... روز

در رفع پیوستهٔ بعید ماهی که وسعت که بعد از نشان عشق مستوری

سرو پس مراتب عشق رشت ابا عی کرد و دیدی لطف محفل ماه دلم

جعفر ابطحی

چه قدر انسان‌ها معمولی در دنیا [illegible] تعجب چه قدر با این خوشی [illegible]

چشم کشانید و نهال سمن چه [illegible] بار از موسیقی در خلوت دنیا

پرورده با چشم ایشان او ایشان را [illegible] لباس و انشانید بهار نشان

سخن از انسان [illegible] صفاتی بهار [illegible] خود زیبا دارم

عشرت [illegible] خیال افسردگی مباد   اقتضای [illegible]

در همه احوال همه چیز [illegible] و در همه او [illegible] حسرت [illegible]

[illegible] عقیده [illegible]

[illegible] باد التفات [illegible]

[illegible] کاش [illegible] حسرت میرزا [illegible]

آیین سخن سنجیست صاحب قلمان هنرور را شیوه ای هر زبان برند

و سخندانان بلند معانی نازک خیالی را به پیرایه عبارت لطیف زیب آرایش اسلامیه

ز نقش مضمون مخصوص وا نشاندن بی‌شمار ارباب کمال سلف

اختیار و اقران معنی و حقیقی دیده استطار را به سبک نمود

مستعمل ساده و تنها سود در رشته سخن و گفتار معنی محرم گردانند

تا همه دیگرهم بلطف لب رشت از این سخن پرداخته‌اند

و هر رسم یک شیوه دلاویز بنیاد او رنگهای سرود بیت گوید

رسمی های فصیح معانی از روی استعاری مضمون تازه دلکش صحیح

که طرزی جدا بطبع جدا رنگی مهیا و سبک همه کاری تازه بشعور جدا

مشغول ادار نقل

مشفقا از تفضل سبحانی نسلی بهم تن آشنه مصالی روشنه است کسیکه

است در این نامه پیغام کاملی رسید پس تحمل عجمی از نسیم ریاسیه ها

از ضعف طبع است و لکن تکلف نموده روزنامه مکتب اکرد او هم

فرا یاد آرم خود را اگر بسوزم شمع دیگر ندارم به همه حال موجب

معنی بوده شد و مجروح از روزگار و دعاگویان شمارید

بعد از شکر تعالی گردم چه به رحم سجودی آثار حضرت ارشاد دستگاهان

جناب ثبوت کل سرور حضرت و حکم امید فضل طبع معالی المسند

از مشفقا مهربان سرحضرت نکتش تا یابی عزا عوض نعم آورده

از عهده آن ملک مهمان خود دستی بوانند برآید بسفرها همین

مثلاً این زر عقل و شناخت صاحب بینایی هرگاه که کرامت

منجبانی و رش نمی هم و درست تا آنکه مشکل شد چه در زبان بسیاری کرده

مجهول الاصطلاح لکشف رمز اکثر نطقی ساده و ابر قوی [illegible] مشعار

فکر نمایند همه در حیرت درمانده بودند و راحله عجز نهاده

کرده باز نکته یکی از رمز حضرت بیان کاغذ سفیدی پیش همه آورده

بسیار [illegible] کرد و گفت اینجا قصده نوشته ام [illegible]

متعارف خطوط متعارف هم ندارد الحال [illegible]

امکان دارد آن جنس طبایع خالی نیست و اگر [illegible]

تا فهمیده چند صفحه دیگر مقصور باشد کسی [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] مطالعه [illegible] عالم معنا

[illegible] حالا

چند عبالان نجابای کردارند محفوظ باشند از ادراک مشهور

بشارت بجد عرفی [illegible] منظور طبع معنی پسند افتاده و [illegible]

خاکساری را پیوند حصول سعادت بلندی حقیقت معنی حیدری

زمین بیابد مرد رخصت شگفته بیانی شاهد اقطار این اساس

و بعد رخواه طبیعت شود مقصود از ملاقات اصطلاح اثر باطن

نظم بی‌پرده است بعیان رازش مینمود از آنک مسدود

چو قلم بیرون مینمود زرینی نصیحتی من عقلت مید فرخنده

شوق تنشیطی میشنود بحر لیست چنان نفس همه حیدم ولی سود

یک گام هم رفته ام از حو لیش میزد که اسطا بود

تعاظم آینه بزرگ سرا

[illegible] نیاز تسلیم و نیاز بسیار میرسانم محبت نامه [illegible] وارد گشت

[illegible] التفات مرحمت رسیده است بیما از لطف عطوفت نوازم

دعاگویی است و [illegible] مشتاق لقا همچنان محبوب

دیدار از بهر [illegible] اگاه و اما نی که [illegible] خود بلند

عاجز نفسی از تعلق همه کس بخر . الهی زین درد که [illegible] یار هستی

[illegible] حباب آید بدوش بخر . الهی عجز از تمنای وصل [illegible]

نگهدارید حجت لطف نگهدارد و مسبب حقیقی [illegible] عطیه [illegible]

کلفت اند رو برآید . هرچند دل [illegible] غائبت [illegible]

با دیده بیاد [illegible] گهر می بارد . هرکه [illegible] استانست [illegible]

[illegible] ۱۳۳۲ [illegible] می خارد . [illegible]

[illegible]

مهوا سیم عرقی آلود کردی بتغییر حتی و شنیدم ببعد

کفوری نیستی چو ندیم سر یکبار ساخ اگر سوده این ازشاد خواهد

از یک غلت پایین ابرکت عطفا به یکو و غصت تارکی

سر و و این آبیات و صبیه آبرو فهمید سر رحط مکرار

خصال عقیده را دیدن تا قوانین زند شنیده سر یکو دیر و انتقال

دامن لکار و تسلیم مبارزه . اما اهل معروض حوله ور شت

و کردن مسایر مهمان با عرض جنبک خوا امید

و بیاستان حسنی کرد رسی جلوه منیحو ابدا من تعالمی هم

رند ما را یک کرده از زمین اشاره زرلج خا کسیه اما

چه سوده سنوق می کارد لعسش نا ما اند زد اتا زی

بس که از جا گشته ای من چون رسید ما گوی تا هم

صحبت یار کرد اندیشی همه پی پیل بر سرم سعت جا بسیار خوش

دور از ان در خاک هم آب است کرنا خود عنا

طلوع فیض عنایت نامه به بیاض تجلی انسان دل احقر

منزل زر معقب صفائی آینه شد و به سواد اشتیاق منظر را

و نظر به حضرت حضور خود با مید اتصال … شتاب افزا

رفانی نفعت موصول ساخت در این محل که …

طبیعت از دوران عوض و سعت بهار انداخته … کهنه

صبح … … که دارند که معالجه خار … حدائق …

لسخوا کل

۶۹ سحر ... و تحریر آن نکاست و نو بدیع خوارزمی تحفه عشق تا شامل

که تا کوری الفت و کیمیای تجرید تا ... وری بیدای تلقین بیان

کدورت لباس افروش تا عروج وصول تا مطلوب صحبتی معمول

کامیاب سیم اعتو سنی وارد ... سر از نظر آورد

بندگی از تقدیر تقیید با ... انفاس نیست که ... اجی بحر

پایستان کبود از ید سینه و قوا ... جنود ... تجدید آن

معروف ضبط اند ... نفس است که بحرات عرض نیاز

باید کوشید و تحقیق که همه عجز است نتوان ... نگرد

چون عمره دلش ... تا ... مقصا ... شد

مژده بر حرف گنده بسا تخصص کلی بکنند آن دنیا یک شاه

حصول سعادت کشورا بچه از ما فنون بیرون عجب نیز

منبر بند زمره نوید فضل و کرامت ۔ نظم کار صدر عالم

بنجو رست روز است در حضرت بنجو رست بکنید کم و کاست

گروهی هم خرد و نشر منابع مسعود در بیای کرم عجب صبح علاک

زلف لیلی بسیر خیالی حجاب مشاهده و ... شرح ساده

حین بناه کرسی هیئت عالمی است دلیل فکر ما ز هیچ کرده

شروع مطالعه اقبال افزاست چند مرزه فکر سپاهی ما ...

نواب ... ملک ... در مرعون حضرة الفعل ... الله ...

دعای باد جو نفعیت بیت کلمات و سبیله تحفه عمر ...

قرار داد

کنار دریا [illegible] عیش مدام حیات با دو ضد دارد و [illegible]

و مدام [illegible] بالک شهر ١٥ [illegible] و کدام [illegible] نظر [illegible]

[illegible] در الکاها رسمی دارند و [illegible] زبانی [illegible]

سیر را همی بردارند نظم شاه عالمگیر یعنی حضرت

اورنگ زیب [illegible] دارد و [illegible] او [illegible]

[illegible] هیچ [illegible] کرد [illegible] تا [illegible]

سامان [illegible] اولین سالی که [illegible] ملک [illegible] کرد

[illegible] از طوفان و [illegible]

[illegible] را [illegible] طلوع سال دوم [illegible]

ملاحظات کمک خطوط مان را استخراج کنیست از روی [illegible] درباره

اهل حساب قسمت سال و ماه از یک نسبت تغییرات حلول [illegible]

خورشید و روشن بلاد آسمان فتح و دیگر [illegible] در دفترهای خود رقم

در بیان شیخ خبر میدهد که معنی که بعد از دو بار کسی کنند

رابطه مطلوب شیخ با پادشاه امور زنی [illegible] پیدا کند

[illegible] ادب الله [illegible] [illegible]

بر ده خیال [illegible] که با وجود [illegible] صحیح ما بین

نیست و ندارد و خبر لعبارت [illegible] [illegible]

جفا همی آرد [illegible] کما هنش [illegible] جمیع [illegible]

و روش رسید [illegible] از حصول مطالب [illegible]

نمی اید

با چنین لوحهای مستطابه که در پرده غیب جهت سرور و بهجت [illegible] مستور بود

چهره گشا هم چون آن طلعت [illegible] پس بنده است سعادت دو جهان را

زان هنگام مستفیض و مستضیء از عالم مشیة الله محمد [illegible] روی اسرار [illegible]

خصوص چون شهر انکار [illegible] میرزا [illegible] که [illegible] در احکام

الهی همچنان توجه فرمایند نقطه نسبتهای الهی و کتابهای مبارکه

در دولت ابدی با حسنای طینت انسان لازم گرفته‌اند و فرموده

علو درجات صوریه و معنویه ملتمس از خداوند عزت رسانباد

بتربیت صحیحه‌ام یعنی [illegible] دشمن دارم خیال دیگر [illegible] جمیع سالکین

صحیح [illegible] ندارم [illegible] یک ملت اقدس محبت [illegible] که خود را

[illegible] بیدار [illegible] دسته سخن دارم [illegible] عقیده‌های [illegible]

بربیان تعقیب رسیدن مثل لطافت و لوسید دعوام

ربکمال بحر نشاء برهم عصور رسانش انداز دمار حسابان زبس

عبودیت شامه مسامع را بگلشن عیش طلبی سر داده اطوار یکه راز

مطالعه سفینه سعادت است با طلبی برارد مکر طلبیه سوق

عشق دمعمورسی   نرود نشاء من عدم هرچه آید انکار

تحدیم بین بریدگر کنم تعصر از مشاهده ها تصویر سبب عیش

رضطرار است از روضل بخیال جلسه با حق حی اختیاری در ربود

کرو رود از لطافت موصول منع نظمت هدایت معبود دهم دو

و معدوم تجلی آثار جوز اندیشه معدل بوداری کشوده مرسر موی میمند

حجره الست انجمن انتظار مردود سبب ها ونه عشق

دل از الفت [illegible] شکسته بجز لطافت شکسته یاریست [illegible]

سرگذشتهای شما [illegible] روزگاری [illegible] دیده فرو [illegible]

چو [illegible] سجده [illegible] نسیم صبح [illegible] مقدم

عنایت است [illegible] راحت [illegible] حال

[illegible] عنایات [illegible] قصه‌های کرامت [illegible]

[illegible] مروت [illegible]

[illegible] مصروف [illegible] دولت [illegible]

[illegible] محفل [illegible]

[illegible] اندیشه [illegible]

خواهد کرد زحمت اما مطالب امور ... در ارسال این جانب ... مشغول شود

سطری چند با نسخه ... معرفت که دعا ... حقیقت ... جان

ممنون از ارسال رسانید عزم ... نقل ... دست ... فرو ... از دوران

نسخه ... البته منتظران مجموعه کاغذ قلم مستحق ارسال ...

هیچ غفلت از حیات نیست باشد ... خاطر ... در یاد ما

عنایت ... زندگی ... بیاید ... افشانی در ...

ندارد ... مکتوب ... آیینه ...

دوری ... تا ...

... همان ... کار ما ...

امیرزا

(68)

تعلیقه ماهدر دلکاهی فرمائی عرض تحریر ماهند ونه فوت

رعاشقی عبا تحیر انسان از رومن جامدیت بیرون نامه بست [illegible]

مشتاق تصور ماهد وصل ار رو قید اسیار از رومن بعض [illegible]

لطف والکاه یکدیده جاودشت نمیدانیم مار رحیمست حبابیم

وصفائی سینه بست نعش ترمیکم آتش نعمت اکر [illegible]

عنقا تیشم بی امید عدم منیج سنی لقات نوحه ایم نمکلسود دکر [illegible]

دالعیف سینه عشق نکی آرزومند طبیعت جلالی کسستن برخورد نکار

زیبایی میدان جولانیدن امکان کر حجاب ستمات اعتباری [illegible]

[illegible] در مقصود معنت پیش باعاده سینه حق شد اشک [illegible]

[illegible]

فهم معنی وحدت وجود مکشوف شما [illegible] گردید و اینکه با حواس ظاهر رجوع میکرد

و اعتراف می‌نمودید که کمال عجز است نمی‌بودیم و به یک گوشه نشسته بودیم

متحیر نشسته بودیم بعد از تسلیم و رضا مکشوف شد مسئله‌ای که تا حال نشده بود معلوم

نمی‌شد نفس از طرف بعضی از ارباب علم و عرفان بیرون نمی‌آمد

هر چند تعلق و ربط آنها به این اشیا نیست و به تعلق بعضی از آنها ضبط خود

باید که تشخیص داد که چنانکه هر مرتبه‌ای ظهور دارد در سیر رشته تسلیم که مشغول

حضرت الوهیت و الشرف او است از دست [illegible] که دلها

انطباعی که حاصل است از صورت و معنی نیست معرفت [illegible] دانا

نیز معنی که در نهایت معرفت حقیقی است به کرامت داد

[illegible] پرستی ایام نفوس را دفعات این کیفیت‌ها حاصل گردید و میداد

الهی امید

از زبان [illegible] [illegible] بار لذتی سبز شده گوید و حرف و [illegible] حاتم

هیچ گلهٔ [illegible] سهلی در بار زبان [illegible] پاسخی های چون شکرانه شد

کامروائی [illegible] گلستان فصول [illegible] ساده از سیراب [illegible]

عسل شیرین کام [illegible] و شکر [illegible] ۵۵ ا

از اندیشه و [illegible] تحفت که معنی نسخه [illegible] اتحاد است [illegible] خاطر

[illegible] خاطر ترصیع یاد [illegible] گاه اقتضای [illegible]

[illegible] قدم محبان در دیده ها مردمی میماند

و با جوهر [illegible] باهم آورد [illegible]

[illegible] خوش [illegible] حقیقت [illegible] [illegible]

روشن و اگر تقویت بپردازد فقرا آید ایشان را به تنصیر گلعش

اگر پای عیسی در میان آید رنگ آتش به هم می‌رود از مینای

در همه حال ادراک عالم نتیجه باید به همه و شغال آتش از رده آوری

معطوف باید گردانید حقهای مخالف ملول سازد جوکسی مسکها

کرده آید و شام و هر کسی نامی سایر التفات ورده باید از

نفسی کریم حیات بخش و شان بامن زیر عرصه

فروع اعتبار در همه اند بلند تبلیت فهم بنیانی است

و رگذشت لیکن عیب یکی بر روی یکبار آورد و کی عالم

به ماقسط عقلم بهار کی چهره گشاید شفقت و بسیار باشد

خواهد بود

خواهد خوش بود — شعر — بیا ساقی ای قبا تنگ بر جوانان

کنار [illegible] که در تحول ابلکه اصحاب ز نشانده است [illegible] در عیار

قبا تنم را ورد خیر است [illegible] هم زیر ورد زر کلاه [illegible] بیا تا

دریغا و [illegible] تکلف [illegible] از قطع لعل شکر [illegible] تسبیح هم [illegible]

صد او [illegible] در خود و بلندی کنم سنگ [illegible] کرشمه و [illegible] راه

ملک [illegible] جان شراب است از نگاه جان شد از [illegible]

ملک [illegible] زمانه [illegible] خاک رور وصت [illegible]

[illegible] کرما [illegible] کرده [illegible] شیرازه

قلم

شد [illegible] را [illegible]

[illegible] دو بیت [illegible]

از آن وقوع پیرایهٔ قبول وابسته گردیده همین جهت سر [illegible]

مرا [illegible] میخواهم بلندنظری مضمون شد. چه [illegible] بشنیم [illegible]

از ضبابت [illegible] هر دو عالم سبزه‌زار گلگشت [illegible]

از مطالعهٔ احوال معنی چند مثال که از صورت [illegible] را با تصویر [illegible] عاشق [illegible]

مفاوضه عنایت مشحون بعد از انتظار [illegible] از نوری چشم [illegible]

مگر از این جنس عنایات از قصر بعداد بیرون [illegible]

[illegible] نگار و تکلف است [illegible]

تعریف [illegible] این [illegible] تعالی

[illegible] نمی‌گشاید [illegible] مثال ناز [illegible]

[illegible] ساز [illegible] که جنگ [illegible]

حرره [illegible]

(۶۱) حجت حجه الله ۰ بمن که تو رام گفت که بر طرف شاید که

اسرار حقیقت دیگاهی که در رسالت کنا دید شهود دوام اول

نگردد و نمایند که در معبد اندیشه معنی تسلیم شدت

امروز در صورت حظ چه است و در معانی وزرشکا

نفس حضور طیبه اهل که نکو بت بامر بال کن است آنکه

تا بیاید ... دی مقصود زار دگر کیفیت طلب ... محمد

وصال رسیست تا خیر لکن ما از شهود در خیال دوست

بیدار بین این واری حضور جانا ... وصل

دیده که مشتاق بود ۰ دل فراخی و راست از سینه جای

معنی تو را از طور معرفت اسم موم و ید بیضا کشیده مانند کلام

چه ... ان است و بیعوی بیان زبان کلام با تحقیق صد مرار

کوه معانی بنداران الله الحمد توجه ... گوز ... در

ید بیضا ننموده و عصای ورای نشنوده که فرعون معنی زهره

ها عیان که عرصه تیش را باز انده تا قیامت شرار آب

جمع برارند در شوقت حباب معود است این حکایت

که رابطه اجرای لقمه مکان ... [illegible] نیلالان

بر کرده اند و ... عشاق راز هم ... النفس ما عنه ...

و بنا نو جور ... ان ... النفس کل کبند دعائی بو بود.

ش لعلهم سوی که صفحه دل نسخه معنی حکایی بو بود و ...

او رکا

در ذات محض که بدین سان تسلیم آئین و ادای آن تا گردن نشست

نیاز کهنه نامه جمن در عرصه آن لب راخیار گردید وجوب

بمنت مطالع و مباحث است مملو از سهم رسانید و کسوت عیار

خطوط انوار از دریچه تحمیق جبین کردانید چه پیدا ساختم با نورم

بعد یک بسجده در کوش سر افتاده جوارم اعضای

از رواد بستر آلوده رنگ عنایت علی جوارم

که علی در حافظ اقصد مقلم نور مصححا با همه

درینجا بریث اللدوی و غیر آن که امثال تا حقایق مزیج اسما دانند

از راه خلاق بطرد بوسیست و می نمودند و غیر از آثار شده

حقیقتی نیست احد جمیع این مراتب از وی ظاهر شده بود

هنگام تجدید امثال ما در هر آنی از وجود حقیقتی واحد متعین گرده

مشهود نیست بمقتضای مناسب مقام در رسالات مقامات معروض

نظم افراد حقیقت اعیان لفظ این جمله مرکب آمد

مثل محیط کم قطره پیدا باشد فصل تو زمانی نیست که قطره بود و قطره

جسته است محیط ۵۵۵ رجعه دیگر عجیب آمد تا در طلب گریه

دریا شود باده پیمانه شد یا زهد نعمار به یاد کنی با هم شکند

چون تو بیدار را افزاید افزشید بلطف و کمال ما دریا

نیست با نقصان میرود آن به تو اندازت خورشید آیا است برق

ملال آسمان ذره تکرار مانده وارد وجه اصلاح شد حرامها

لو

ذرره تسلیا تشبها بکیاه و چون هلال عهد آینه دار کمال سعادت گردد الطو

٥٥٥ رسید دیگر عرض میرزا رحیم درست کرد با نقش باد هم برای ترکی

مجموعه کرد رسید چهار دستی از زر کیسه تجدید مجموعه دینار کسری فی الحال

مطالعه کردم مجموعه دنیی را سال مسرت های خیال می بیند از روز بیاض هنور

تا در کمیش نیستی از رنجها الم محقق چرا در مدعای بار یابی محقق قبول جعفر حمید

اخبار اتفاق مطالعه معنی پرور باد نظم سبب آن عافیه چو روز

حاصل رسید زر ترشحات نامشان پیام رسید که هر جا محو زبان گهر است

متفق نشود و کمان در صحت یکی کرد تا میدان درود بکشید زر بالا می

مفهوم خیال نبست گشته و کرم اشان جلوه ی کنند خیال حمله جلوه

فروشی کنند بهمی بسیار کهن نور غاوید باشی قبیح میر درست

خورشید باشی. رباعی هر چند که ما کسب هستی کردیم

می‌بینیم لیکن سپس هستی ببردیم از ما بتر شود جائی دیگر

ناچار نظر بسوی پستی کردیم زمین گیری امتظار هر چند که معمول

دوست دیدار است است اما لیکن خیال بیداران انحراف جاده

سنه هر است و خلاف قاعده ادب فصل حیرت فهیم

کاو اثر سحر و ریسمان عشق بعید از دست چه ورطه و چه هدایتی.

ابتدا السنه فضولی چه بار است رنگی بیابیم که نور از پیشانی

نشد [illegible] کمر [illegible] خیال اخلاص [illegible] لطف [illegible] باد

[illegible]

در جمع شکسته [illegible] هر چند سراپای از عجایب ایشان مسائلی عجایب

بی پایان سلوک سالکان [illegible] در حضور نقطه [illegible]

چه پیدا از ماکولات [illegible] حجابات بیکاری میکنند

ذلت [illegible] تا در پرده خیال [illegible] محکم

بی ز خیال [illegible] گر آنجا که معذوری کردید تا [illegible]

[illegible] بسازد و گردن تسلیم بعرض این رباعی را قرار داد [illegible]

[illegible] قرارت [illegible] تقدیرات بالا [illegible] فصل از

در حیطه [illegible] چون [illegible] شده [illegible]

[illegible] دیگر که در خور [illegible] انتخاب نتوانند بود [illegible]

با انفعال عشق که در سینه بیدلان دکان مستعد زنجیر بجوان نشود کجا

قطعه انفعالم آنکه در زمانکشی هم چو بیش خجالت شکار می‌شود

کرسی بی‌بنیاد شکستم به نسبت تحلیلی که آن آمیزد و معانی پیدا

در حضرت کرم و بیل راست عجیب یا آنکه دعا لفظی شکست

چون نفس حاصل استعداد و رعی راست در معنی چه در زمین پیدا گردد

از آسمانست که کرم نظر بر خیال در دل پس شبنمی کنار دریا

قیمت و حاصل تیار ده دستگاه نمار با نقد ما سینه

شاید بنگر نمود کند محیط عالم را ... صلح غرور شد

لالاه رعیه دیگر تا نظر بر چمن جان دور کرده شد

نمی گرد

حسنی بود که بهتیه مرا کردیم شمع نوری در ما دشت نه

[illegible] ثبات الم و عاجز بهر یک ما کردیم [illegible]

نظری حقیقی در وجود اسباب کریم

چون در دیده ما هر آینه از طلسمی است چو پرده ها برون بکشی

گرد در تحلی جان از شعاع خود نه پیر نمائی زین طلسم چون گره

باد رعشه و ناموری و نه سکت این چو پر چون زنگ

مانند رخشیاری اگر قدر ناسته مردان [illegible] آگاهی کرده و

تا را قطره سیل برود بحر است قطره با محیط کرده

جولان وحشت هیچ تا لغزیدن [illegible] بیا و دلوه

نقد ماست بدرست کند فکر [illegible]

نشان از وجود انسان نیست که هست و ام هستی

از نقش جهان چشم چهره برداریم حسن لقا

بلکه افتد چو آیینه سو راست نقش [illegible] از چهره و

تا کسی که ببیند کناره فنا [illegible] نخواهی ز رنگ هستی

از سحاب است و پس [illegible] روشن و در دام از خمیازه می شود

گیهان سوخته از بی‌تابی آتش گرد و هم پیش بیست

که متاع [illegible] رسید [illegible] چند [illegible] کالا دیگر [illegible]

و مشتاق ز ما [illegible] حرم ماهی است سیاه [illegible]

تحقیق با نظر [illegible] هست [illegible]

[illegible] چیزها [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] بدو [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

راست وصحیح نما [illegible] آورد [illegible] [illegible] آورده

[illegible] [illegible] دامن پیدا [illegible] کوه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است از [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] است از [illegible]

[illegible] یکی از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

منت از نور باطن در این خلوت مرحبا عیسی

باز که به از طوطیان زرکار شکرشکن

بنشین خیابان بهار بام [illegible] بستان

[illegible] از ما سطر مکتوب [illegible] یاد [illegible]

در دیده رشت منزل از هجوم فراغ حلقه بیرون شده [illegible]

بنیاد هستی با بال نفسی توان گشود و دیده عبرت [illegible]

ز موج [illegible] نکرد بی خمیازه جز دست از حسرت

سلامت [illegible] حکایتی نمودن و از همه [illegible]

[illegible] را [illegible] باطن را [illegible] اما [illegible]

[illegible] [illegible] اخلاق [illegible] [illegible]

اگر سامی طالع که عهده ضعیف باشد و از دیدن قارورت اله

رشفاق چه عهده از عقده به سینه بحث که

بعد رسیدت از رفته حل چه سینه سال

و از مطالع صبح پیش بر افتاب چراغ چراغ که

قطعه زرنشان کشتن به صحن آینه می بارد در کار

جدار درد

شمو و آب کیه همی سوزد خمل اولقت جمله شود کرمی حدث

همه کمساد راغ شود چشم چکید می سوزد اگر در تقبیل حرمان کور درد

حیهم معنی فضایل زمان اطبا که مساب افتاب را الارساطت

افواز خبر کردن زیست و اگر دارد شکیبایی حق اعمد

انعد لیس السنه حقایق مبایعه نماند کسبت اهواح للوقحه درره

او در

آورد که بهار آینه رمل مشهود و صحن دشت که بر آمده

ببو طلسم بر گرد زمین نا جا دارست و نشانه هر باره حوران

در رخ چمن ز بی حجابی ریاض فضای زمین و سبزه صبح رازنگار

بفرمان ام الغیب عنوان سرخ دی مرو دار چون سبل سر

سبزی ز مهد عدم بر سر بینوان کشید و لولوی اساس تعلق جسمانی

چند حایل سیلاب فنا گردانید بود و غبار بی تکلفی و الودگی

ز عذار پاکی منبع جولان خفیه تموج ابد شمود نظم

شستن چهره صبح مشکین کیسه زرد و تصمیم عجز روزن

بست
زنگوله سیر حاصل ما کجا گیرد اعتبار گر هستم مجموع غبار درد

استنشق کشید اما در بعضی نسخه ها سمنی غبار جبه بدید صدف

کیفیات عالم تحقیق و در دام این غبار حیرت صحیح عشق بیعت

مینماید چه از خود بیخود میشد که در بیابان عشق در واحد ...

حباب وار چشم تا پای مینک نفس قطعه ...

جهان رنگ ثبات همه از دیده تا همه نفس در ...

خانه بر بستم ... آرام ... ما ...

... ما هیت حباب ...

محفوظ ... اند و عالمی مینمائی از عالم ...

بر ... شبنم بر ... اند ... خانه ...

قطعه که ... ما ...

مینماید ... سایه ... حباب ...

...

معنی رنگستان نیست اگر تمثال انگیبار خط بنفشه با جبر ما

منفعل حقیقی [illegible] رنگ شکسته غلام همکدر دو در رنگ لباس ما عارضی نیست [illegible]

فرسوده [illegible] رمو کرد و به یکبار اصلی صورت خلق [illegible] بید بر د صفحه کا

کو هم از رفع تکلیف صدف [illegible] نیست و کار حق [illegible] در

رفع اعراض [illegible] ملاقی قطعه ز غبار چشم خط [illegible] نیست [illegible]

[illegible] کرده است آیینه ما زین غبار هر چند لشوه دل

[illegible] ز خیالی خط ما [illegible] بی‌ربطی ندارد [illegible]

تامل خیال [illegible] تا بدیمود [illegible] دیده یا انکه

بید [illegible] بمی آرد [illegible] جاوید

آبی باید که تکو دستیلواره شد مجموعه دلها بر طریق جمعیت مستقیم

در باد و صفا رخسار ده تشکیل سر منزل کمالات حقیقی سیاه

٥٥٥ رقعه دیگر تنفی استعدادات معانی را که عالم که

نهاد از لطائف عبودیت مقام گرفت — حیرانات جلال

قطعه جسیم مبذول که قطعه از بهشت مکتباتی جو پیشانم را جلوه

نموده بر یک غنچه گل باز از آغوش حقیقه هم در اینجا بر معنوی

کشود مگر عندلیب حیرت نوای چاهی باید از روز سرائید تا از

خجالت بی زبانیها بر آید نظم بچشم دل خط ریحان سواد که

کرد قرکانی که چون مژگان بیو لیس نا علیم ان اشک کرده

بمژده حسن بهائی داد که شوقش چو اشک

تا و ا تا

خوبان چو دل آینه چیدم   دل او حسنی ز خوبش لفظ معنی

بر دست بی ما   با آن مشوشی گرفتم هم چون عکس بر خاطر آینه

کلامه سینه که چو دل از تماشا شستیم   قلم بسر آرد و شگفته

با هم صبح چو جبین آینه من دیدم   طوطی را خودی گردد بی‌تکی

مبادم سجودی صبر بی‌پی بردم   درد دل سر نوشته بودم

ز دود حسن دیده گو دل از من مپندار چه میپرسی   سر آرایم چه بیم

جبین تو خراهم چه فهمیدم   یک باشی بهار لفظ و معنی مرسی

چمن طبعان تو کی کلام یاد   ره چه حکم قانون نکو

بری مغز پی لو جوانت بی ریا دوام ای آنکه عمل احسان باد

نفحات سازنیهای کیفی نواناملی [illegible] در فضای حضور محفل و [illegible]

منقبان میرود هم پیشش نغمه نیست و آتشهای جوشش جان [illegible]

وصال از پریشانی نالان شکسته اوراکی هر چند مجید [illegible]

نعره حقیقت [illegible] معنی در زیده اما [illegible]

بسطور پریشانی رشعاد مکرر بعرض سجده رسانیده [illegible]

طپیش هی دل تواند بود و هر چه نگارد کر طومار اظهار [illegible]

غزلی که مطلع آن عنوان [illegible] مرقوم داشته بودند مبنی [illegible] حالی

چیست بال در نشست [illegible] اختیاری [illegible]

نظم محو دیدار گشتم گرد و در بالش جلوه اش [illegible] قطره

بسکه تا چکیدن [illegible] شد [illegible]

معروض

[illegible] ز [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کرد [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] ز باد [illegible]

[illegible] چون کوه [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] آسمان جاه [illegible] کرد [illegible] قطب [illegible]

[illegible] زیبا [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

حقیقت [illegible] عالم غیب [illegible]

[illegible] جهان [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] با آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و عاکس صفا و برادران باشیم در حضور و صحبت اهل صفا عجب

و حضور اسلم و دوست و برکت اما چه دوری برکات سایه و ش

رسانات جاصه و تقسیم سکامه خیال از عروق العالی

جبهه محبت از رشته ام عذر خواهیم ... جمع و السلام

ظاهری و باطنی همه کائنات مقصود باد

مایه کیمیا گاه هستی القدر الف سر رستی توقف از

گنج خانه غیب هیوت ... برکات یک ... از

از وجود ولی تنوین ... الصاغیان

چهار سوی شهود آمد و رفت او دلیل است براینکه اهل الفقر

زانجا که پیشه ابلهی و حسن و خود بیا [illegible] معنی این نقطه

موهومی است منور موضوعی [illegible] که از تعلق بیا [illegible] باطل

پی تحالیف موجود دارد [illegible] برده اند صحیح است [illegible]

[illegible] بیکاری از انفاس شمرده آید یعنی هر چه [illegible]

زیانکده بدست آورده اند نقش در [illegible] گرده بینید

پس از سامان [illegible] این کلمه [illegible] دوست [illegible] اما عالی

و به تقویت این سطر [illegible] حکم [illegible] اما [illegible]

خوش جمال [illegible] که صبح آن [illegible] از نقش چنین سازی

[illegible] کیفیت [illegible] از رخش [illegible] ساق [illegible]

الحمد [illegible]

[illegible]

مطالعه نیست و اگر مخارج امکان تحمیل نماید چون منافی

مسجل شد با افشار ذی بوالهوسی که عهد را تکلیف عرض کرده با

زبان ادراکی و حرکت کرم مسامحه نفرمود بوادی استغنای

همی هر کی در سر مودت آن نوع شکایت در گفتن ای

صدر با جمره را دسته بندهای از تکلف یافت علاوه دعا

التماس مجدد آن عرض ابیجنی است که بیمن طرز جداگانه فطرت

سخن همت التفات بیان سهل در محل آرزوی تک کارزدان

تمنا کرده نامه امید بشیر با سلالات واکسید و از ما مساعدکا

زمان افعال شعور حسن ضعف طبیعت عیان آنجا انسان نمود

محصول سر منزل مراد از وجه احکام کمال نکرد

مطلوب را از روی جهد و توکل جمیع و تحکیم بنیاد کی بانی آرزوهای

جامی که مروری بچه در حالتی که بنیادیان مرکب بانی بنیاد کرداد

ناکامی میکشید تنفر دیدن انتشار مطالعه رسم اخلاق و بیش محسن

گردید بینی از کدورت خود داری بر آمده تحکم مقصود حاصل

ابکی بشناخت و بعون مرحمت ان ممدوح ارباب کمال مرده

طفری دریافت مشروح تحسین خطرات معنی تلقین رسید هم

مفتاح آفرین طبیعت را افروز بای مشتاق بر نامی تعجب

مادی از خیال فراموشی خواهد بروز کی اشفاق از رو -

گردان انجمن دیدار غافل مباد   شاعری خالق الهی

محو اسم بنیاد غبار عنبر امثله بانی دماغ آرایشی آل و شمع

ان نیاز

نشان تو نشاند امیدواران را دل رحیمان ما دست طاقت بیدل

لطف تو دل با زبان بیم نیست جز عرض مدد با عجز کار

صورت امکان را که دنبال احسان نمی بینید از نارنگ

چون نگاه از مقیاس زاینده حیرت است بر دل آفاق حضرت

دیده صفحه آفاق را چون مژگان از تریش خامه صفت

میشمارد تا گریه دل بی بهره حضور نیست پوشش

ز رلس و ریک چکید زمین کیر عدد نو بهار سا در پرده

بشنوانی سحر از آنجاست که این مدعاست و در مقام عجز نارسایی

تسلی از مرحمه این تمنا که من نخواهم گل از فضل حمید

بر دوستان یادآوره رسید چه دوستان را زیر بار منت

توجه عالمی بتوجه التفات آن جناب است تحفه سطر

صبا دولت میرسید جهد در رفقای ایشان که در صفای کیش

این روزگار زبد عنا هیچ حد آن جلادت دارید بکرم روحی

اگر خلق نفس جمیع عالم رسان باشند همسان تمام از ذره

ملت جمع بجوار آید شد اگر لطف جنید نامه سنجده نیست

جهد کردن آئینه بند نمی بود صورت تسلیم پیدا نیست پایان

منظر عاطفت که مید بود و اگر حقگاه هیچ نیست تکو

سطور نظر نار رسانی محضر و میکند تا لبی ربا ما فیها

که گفتار و صفا که دیده بسیار گشته عالم را شناف

کردار محفوظ داران

کرد مصحف زنگار حباب دریا به چندین شعور بست تا لعد

نقش تری که شاهنشهی از سودای شتابی‌های بی‌طلب معنی نیکی شنید

بر طاقت در دو عالم کوس خیال مشاهده نشاید از جهت وصالی

صبح و صور انبساط سلسی نمی‌چیند که امی جز طلوع طلوعات طلسمات نمائی

دل بسمل شکست رنگ نشنیده هر کامی جز حباب شکوه حسرت

زحال به بیدار ویله در استطار صدا مشاهده سینه که جسم

اصدای وحوشی طاقت رسیده از زمام الکبر نمی‌نماید

به موجی از زودای ارسال نامه مصلح لبنیه کام دادی حسرت

معنی مانند طلال انتقام ... طور صدر نسا امین معنا و مجمعه را

کرشمه تکلیف عالم بکار شما حیف که از انجا حکایت
دور سنجی بعنوان اساسی شد تا در چشم خورد . با گرمی ما تازگی
جز کمان خامه زرد رخساری باید که باین شعله دوا و سودائی که رقمش
طبیعت جوهر غزل سب است چه لکه رود که با وجود کثرت ملعانم سنا
در محیط سخن فهم معنی انجمن تعمیر رسید . هم هیچی جواب ما کار
عندلیب طاقت بی کیفیتی بر نقش نگاری اوقات صحبت امعنی مشحم
نی ورقند که گاهی از بزرگان خامه ما در دوات کرسی کرسی میگردد
دکان صحبت کیفیتی صورت معنی حور سنجی می‌نمود . فقط
بوحدت شما هم که بنده در کثرت بعض وطن دارم . مرغ شهر . با چه گویم
بحوالی مدیر انجمن دارم . و از ان عمل عرض کدورت
ما حال دارم

با چنان زر د صدر سمت تحقیقات نصرت حنیف عباری کرده
در عهد حضور بر وزارت روی مهمانی پدر وارد و افسوس که گراز
جنیب بلاشهای روزگار سر از دهر مایه نشاد و حکایات که بر اهل
سعد یثرب وزر است و بمجرد عمر از حسنات تشریح عمر بر سح
محل قصور رقعه و قدر سجود که کلک خیم سلک بنیان خطاب
کسی که زبان اجابت های تکلم زنده شعله حکایات از حسنات بمانی اوود
اوراق مکاتبت تکسر از شکسته بالان پروانه ای او گذارد
در توحیت اشعار ما لشاط بشبیه حسنی در منظر آفاق نشینه
وحدت را انتظار و شفقت بر شما باید بشیار بی صحبت گریس
هوا ز بودن در عین غفلت گذران چه اسم اطراف سنگ با منظر کم

از غیب دولت حضور حق تعالی که در کتاب غیب مشاهده

نموده و نمایند و از رقم تقدیر حقانی چه در پای عجز جهت کرده و نا

دل شکسته و مشکل گشاید چو با آن نقد حضور رسید ما را آن رشته ما شد

چنین پر رشته خدای سر به روی چرا باشد حاصل نظم آنکه در دیار

در نشان خاک نشین منازل سر رشته ناصری که از مقام بالا

سکوت را نماید و آن رسید بعد آورد در دید نما ما شکر کرده

محوم بیشه می با رفته در منجای نفس نقد شیخان در کسی از حصار

می کشیم در دیدن ایام که از انفعال طبعت زرد دیرو جامه

عشق کردد به عهد بی تابی جاه کمری بعوض لیلی بعد دیدار

اهالی آن منت عجب از طیش ابله پرواز تنها است و هر سر

موی کلک

(87)

و چون بسر منزل آنکه شعور چهره بردار معنی و خفا باری از چهره

توجه برایات عالیات حسیمی کرده از صبح درگرو انتظار صعود

سایه مدار شیخ افعال مقصود سیاه کرده ... زیر کمند زلف

مقدم نو ورزش بوم ... مانند ... یکتای ... روی

محمود رسانده یارب حاصل مقصود دلها آفرینه باد ۵۵۰

و از دیگر به تفصیل سیاهی خانه قطعه بیش آید به ... چشم

تا به آئینه کند جبهه سیاهی سطور الفاظ نور دیده از نسخه

از دفتر اخلاص مقبل سیار رضا جبهه مربی کرده

از ارادت اندیشان ... و خدمت ... مبارکها

کیفیت آن از [illegible] لیس و دوری بنیاد علاقه [illegible] [illegible]

که همه جا با شاهجهان [illegible] [illegible] [illegible]

مقناطیس دل اسکندر منزل گزیده و در رشته [illegible] [illegible]

در طبیعت آن [illegible] عقیده در عالم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ایام خان سعادت عنوان [illegible]

مطالب [illegible] عنوان ما منور کرده [illegible]

از نسخه [illegible] صحیح تحریر فرموده حاصل توجه [illegible]

[illegible] [illegible] فرمائی تا [illegible]

[illegible]

مطالعه کریمه ابر لطف منیف آنحضرت که در شیدمه مشتاق

عرض و حضور ... بهر نشست فتوحی جمعی دولت شد لطف

کرده ... تو از مجلد ... در حد ... رسانید

محیط التفات جوشش ترحم امواج از حد ... افتادگان رسانید

عامل مبادرت حمید عبادی سر و پا در هوای ... مقصود سرا پا

طلب بود بی توجهی شد ... اخفای امداد ... بی جز بود ... که

زمهر بار زار امید شکفتگی ... فراهم آ ... رد و لشکر تقاضای ... صد بهار

رحمان ... خس می شمارد ... در باد توام ... عیشم ... از او ... نقب

اندکان کردی بود که در دزد گلشن همه رنگی است

ملیند بهای رست کرم از صدای ... دور کرد از ... بیطار

کرنهی صیاد کمند پیمانی کمند التفات زکشند تا زبانها

عالم بیداست و پای جهانی تفاصیل صحیح ز بنیاد جریان

راه صلح کرم معطوف ساحت نشینان بلند ... جا کسان ریاد

تعبد زرا هی ده مراتب عبودیت که تا نقش ما قسیت از گردن عقیدت

مباحث شتیه ت عروض فیض افزود از شعور بی کرد اینها

کسا بیسیت لازم بود سالکت تعلیم خانه جمع حقایق مراتب صحیح ادراک

تریج عرفای معانی نماست از بهارستان عالم موزونی مستعص

کمالات حقیقی بود بعرض ان که از برارو سیله زر ... ز

تصور نمود و اگر انتخاب جمله نشانت سبب عدول ... کس تری بیشتر

روح گلدسته زرای ملکامی نرق افتخار است و اگر ما بیاریم

لطاف ... رحلی

یکتائی هر دو تشدید این برادری قائل نمیگردیدند طلب این اعتبار

هدم بنیاد رابع ایام نمیشناسند و به پرورش صورت قوت کمال افضال

اعتبارات آن ایست نمیرسد عروض عمدۀ خواه ناتوانی

و اطلاعات همه اولی و انام بهمه کیش ملازمت عدم بر ذات آثار انور نیست

در من التفات یکبعضی معطوف میرود که توضیح حدود بیرون

مشتبه جمیع گذاری نتوانند تیره ما محروم بادشاه الهم

چون سعادتی نیست امید که عطف لغو در یا کامل

مقدمه خیر رسید گردد اگر عبارت الاهی اصل اخلاص

مضمون غیر از دعا امید است خامه نما رسید از ننگ سخن کهنه

[illegible] حظ [illegible] هر چند سعی کند تقریر [illegible]

[illegible] نسیم معانی [illegible] که در [illegible] و [illegible] الحمد

تصور جمال [illegible] که باب صحبت رشته ما و شفقت [illegible] سست شده

در خاطر ما که صحبت دارند و یاد میکنند یعنی [illegible] تر و باد [illegible]

غنچه [illegible] بیدار [illegible] باد ما هم از گلشن دیدار گلی [illegible]

هر کس چو آینه [illegible] ما یاد کنند ذکر [illegible] دوران [illegible]

میبیند آتش [illegible] اندازد و [illegible] میدانند

الهی [illegible] دیدار [illegible] میکند [illegible] تسلیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

پیوسته التماس اینقدر از گسسته [illegible] دیگران ما را

نگاهی سراز [illegible] برداری [illegible]

(۹۰)

[illegible] خدمتم منظور [illegible]

خط [illegible] کرده و نامه میکردم [illegible]

و طرز خامه میکردم [illegible]

که با وجود [illegible] محروم [illegible] نسبت [illegible]

باید که نسبت از انفعال نخست [illegible] سیاهی خامه با نقص [illegible]

[illegible] از درد جدا [illegible] با سطر [illegible] روان [illegible] گردد

[illegible] میکشم [illegible]

خامه ما خط میکشد [illegible]

بعضی عبارات به جهت مبدل باد [illegible] اگر اینها نبشتن چه غم

که صحبت حضوری در بعضی از شبابت نزد اهل ظاهر است در اوّل

تسلیم چه ممکن آورد که در دین و دنیا هیچ مسائل خصوصیت به کار

بسوی قطعه گرفته و قطعه ها مسائل مسئله میلادی کشیده محرم

هیچ شد روزی که [illegible] نوشتن گویا آنکه بعد از رسیدن

با [illegible] ما قیاس [illegible] شناخت [illegible] مسائل الی

تعقیبی در [illegible] جهت محض یافت اگر چه از [illegible]

صحبت یاری در بسط [illegible] اما مقصود [illegible]

به جای [illegible] ماده است که [illegible] تحقیق [illegible]

باشد [illegible] سفید [illegible] ان [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۹۶۲

[illegible] در رحلت [illegible] البته [illegible] چند روز

است و [illegible] پریشان [illegible] بعد [illegible] می بارد و [illegible] از بس

[illegible] شکسته [illegible] بیرون دارد [illegible] از [illegible]

فراهم آورده است [illegible] جمع [illegible] که [illegible]

[illegible] از قبیل [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] این طلبه [illegible] بسیار [illegible] با اظهار [illegible]

[illegible] حضور [illegible] است [illegible]

چون [illegible] خدمات [illegible] اوقات سعادت [illegible]

[illegible] معروف [illegible] جستجو [illegible] که [illegible]

[illegible] را [illegible] طریق [illegible] را محکم [illegible]

طبع والا [illegible] نسبت به آستان معالی بنیان [illegible] ساز [illegible]

انجمن آرایی [illegible] دلیل به [illegible] مطلع [illegible]

رونق که مبالغه هیچ را به اعتبار [illegible] است و در [illegible]

مبانی [illegible] گوهر [illegible] آن [illegible] به تکمیل تا اینکه

[illegible] از ناصیه [illegible] روشن است و [illegible]

همچون ماده [illegible] مقتضا [illegible] که [illegible]

از [illegible] تمام دارد [illegible] اینکه [illegible] روشن طبعی [illegible]

خیالات [illegible] رسید [illegible] بفرمایند [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] عظیم دارد [illegible] احوال اهل معنی [illegible] نواب کلی [illegible]

می آورند و ورود گرامی نامه که [illegible] سواد [illegible]

[illegible] العافیه

۲۲

بالتماس مجددت و مستوفی را بیا عزیز تا عالی آمده

میان ایشان جمیع خیلی که مند نسخهٔ ابیراتی سلسله اشتیاق نموده بود

همراهی حضرت نسیم بیطاقتیان وزیدن حسرت بر سوده چشم امید از سر

انتظار ان زشبنم نشسته است که گوش امید از نوید اوراق روان

ریخته صحیفها مال اللطف نامه بران از اشتیاق چنین بر پیدا و دیده اسرار

میدان شکست آوردن یا صدای صحبت پیام چون طبیعت ... دوازده

از بیت ما در رابحه توجه شیخ غلام مصطفی تا کسان از شده بوده است

هر دو یکی از انبیا رد و سرش رسی نماند ما را که بهای باغ استار

اگر مقدار دالم ... دوری مختصر تحریر مسعود عا ... با حجابات ... رسید

و آن کسی است که همه جا پیدایی بی جایی می‌بیند [illegible] با چهره [illegible]

راه بینش تیز تا کی کشش باقی از حقیقت بینش خود بی خود و کمال

در حضور [illegible] یا بیچ و تاب و تحمل بار دو کمند بر بستگی از رحمت کرام

چه هم حال صورت منظار و حقیقت از نتیجه اختیار و چاره کی مقصود و دوام

صورت حقیقت چه همی از اراده کس بی‌بینش فی رود در هر کجا که نشان مستی حال

حقیقت هم رسیده باشد الحال الفصال این عبارت و فیه اعتبار

نه در راه هم طاقت ما هی بی و دریا کس بی‌بینش الفناء از زنده از مستی ره

حقیقت و قطع می‌بندد اعتبار حقیقت کشت تنها کیست و هم صورت

تا نقش القطاع نمی‌بندد در رشته اختلاف زنار کرد دل را ارو

و هم ذاتی در وجه حال اکمل حقیقت و خشنود نتیجه [illegible]

[illegible] ا ه

(93)

بجان اهل الصفا صبح طرب بنیاد نشست

بوده غبار زدوده یعنی از باغ اشتیاق خبر جدید که لیلا

از جمال رزان سعید راه پی بهره نبی و سراغی از بی دست بانان

یاد منبار رسانی لسعید سفینه تا که چار خیار دو خشه و آئینه

زر ممد به نسب که چشم انتظار در وحشه زینم کینه کشی تیر

از سینه بماند و تنگ بیوفاش از یعقان ز نیکرد اند

و قیمت اگر به یمی از رشحه آب بیکان عبار جاودان

اندوه کرباس شد لب سند از طاقت این ریش کینه سیج

کشان منور کرده اند   اندوه دوری یک هفته بود

منظور آنست که مهیا از الفاظ بعلیه معنی محظوظ ما نماید

اندوه حسن باشد و دو ادوات تیر از قلم جان را نگشت

حیرت بر لب زخش تا جای که المعنی بمطلع الفاظ مشفق است

خامه که محیط اسرار الفت است می سپرد میان اهل

متحیر نسخه طبیعت در انها کرد تا نقش دو کش حیرت است

دوامی به بر نحو آخر طبیعت از این طبیعت در ساعی جمله

درودم لسانیکه رسانیدن است از پیش بلیغ جمال

است نمود و روشن کرد و انیدن امید که بشره از عنوان داستان

کردشان

و نهال نباتات بعرصه آرایش ظهور کرده و گوهر صلاحیت

استعداد اندیشان لب با حل و فضل عقلا روشن گردید

نیز آن گوهری های خلعت ثنا یابی که سعادت شامله به پایان

تشریف صحبت بوده از سر موی تسلیم فرمان گشته

و ما نبند و از خرده ی ایشان مسجود ایشان بهر احمد تسلیم

صبح ها دست نوازش بر سر کشید که سلاله زرین

نکو بساید است همسری تواند نمود دیگر شده های گرد

صفت ها عقیدت استوار بکر دیگر تقریب مشیت

توان کرد لطافت ثنا ها طراز اطلس زرین

حسن بوستان جاودانی فیض‌بخشی گلشن را تشنگی خاطرها

حسنها را زر در رنگ گشته نگاران عالم حیرت‌نمای تماشا را

خلعت‌بخش عجز گستران پرده نا ظهور سلسله ابوالبشر

و درستی آرامش شریف جمعیت خیالها گرد املاء و سایر

اقطار ما بهاران گلستان شکوفه‌ها ریشه‌شان از سرزمین پاک گلها

عقود رنگها جسمانی ملال خاطر مشتاقان ازین ترشحات بهار

عبارت لطف روحانی بدامن مقصود ایشان از سحاب

قطع منظران کدورت را مانده آری پرتو آئینه‌ها

می‌شد زنگ بیست آری ساقی حقیقی لطف با شفقت‌ها

کامل کرده باده‌ها را مستمندان می‌ربایند نفس جان را باد

جهانبانان

چهار عبارت جلیلی که تربیت پرورش بیدلان بزرگواری
مینماید ... است بلا تکلف اگر مقابل ... فنا مسکین را نمائید
ریشه ورد ... است به ... تربیت صبح بهار ... بعمل
آشنا ... عطیات لفظ و معنی ... نسبت
مسند آرای ارشاد و حقایق ... بی ...
اگر ... باطن متوجه امداد فرمایند و حباب آئینه وار
واز صحیفه نظران منظور ... نور عالم قدم
حسنی ... بود و کر حادث ... بود
حکمت ... است ... اند
... معروض ... ایام ...

شناسی ما فرصت فکر نظم عروض ندارد هر صاحب معجز آفرین

ندارد ولیکن چند بیتی بسبیل ارسال بکمال مدت نوشته

کدام قطره که صد بحر در رکاب ندارد کدام ذره که صد آفتاب

در نقاب ندارد دلی چو سنگ میتوان کرد و اگر نه ما عبارت

از زلف او پیچ نکرد و صیقل آرزوی ... تقاضای چهره پرداز کار

در حیرت ... است تا نقصان هیچ کسی بعلاج نرسید اظهار معنی

کمال از منقبت ما ... و فهم و قیاس شما نرسد و دیدار ... عالم

نیست که بعرض مقال آید و زبان از سعدی که ... حکمت

... رسان شمع آرزو کرده ... اسید وقت

و نهایت ... این عبارت ۱۵۵ رقعه از املا ...

کرمه ایران

که عیش بیش غمداران ز نشاط نمیابد قسمت کیان مطلع خطوط

در دریوزه‌ها همت چشم باخته‌اند و به کیو... کمان عجز در هم

بلند معانی و دست دعا به درز رخنه منظم که با برنای حلال کنند

طبع ضامن استغفار ان راه کرامت بسیار جمعیت دل که نیز راه

حقا که از آینه امیدها بلا زحا کشادن فراوانی دنیا باحینش

که برای کیانه هم سنگ است و مقصود این کلفت به مشتبا بازار منبران

گلشن و بدار ریا مزار آن رنگ شکست دل‌ها همه اینک اظلم

ذرات عزت بکهر صبح مرآت صفاست چون عکس در و حقیقی

مانند است از طلعت طبع روشنش محو شد که دیگا

کم دران مرتع معذوری ماست طبعت راضی دلها

از شفاخانهٔ قدس بشارت صحت شما دیده‌ام [illegible] ودیوار

شگفتگی آثار بهار [illegible] از صحت [illegible] شعار و شنیده

شاید ٥٥٥ رقعهٔ متضمن شفا و صحت که ثبت

مولوی جوانان عالم عقیدت است اگر سایه پرواز قدم انجمن ما

سازد در دور [illegible] اگر چون شبنم پدید پرواز نشاید کجا

اما بحکم ما رسا [illegible] که رسد [illegible] مباد از آیین [illegible]

چاره نیست [illegible] آئینهٔ ارادت صیقل این شما [illegible]

که تیغی [illegible] حضور [illegible] از [illegible] و دیدار

کاکلش [illegible] زرنگ و بوی [illegible] دسته شاید [illegible] خط

به [illegible] سپید و سنبر [illegible] جر [illegible]

اقبال

زغبال ستان بمولد با

و کند شما [illegible] یکت ده دو صا

شوار شد بود شما یست با وحیمتان ار عهد ران عاری خلاف

تو دانی شناخت سعی حیرت هر قدر در شعر خود تا ببینم

دست یار شاهد بعید اک باکس در رسند و ده تجید شمایان

سحاکت منظا فتی [illegible] ز نفس خود را ه بجا به بلورت

تن بدار بیسش شد بهای اسمعد مه هر یک عاشی ایش رنگ

رخساری ندر رشت ما بهار دیده تمان زنه بهم حی

رکات چو با بوسر تر که زشت و نکشت ما سعی بهجام خیاره

[illegible] ست خلال کرورشد و وداع تو قصه ما می کرد [illegible]

[illegible] خانی [illegible]

[illegible] نیست [illegible] نظرشان

مشهد در عرصه [illegible] حیل [illegible] سرو با عاقل [illegible]

[illegible] با آنچه زمان ارزش عالم با [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] سپید است [illegible] از [illegible] برمی آرد [illegible]

[illegible] محفل [illegible] باده [illegible]

[illegible] نموده [illegible] کرده [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] خاک [illegible]

خود بخود [illegible] ایام [illegible]

[illegible] تقدیر [illegible]

[illegible] باد

۱۴

بابا جان

پاریس سلخ ... جمادی‌الاول ۱۹۰۰

وعده در بقعه پیش از بحبوحه ما فرار دیده بودیم فرمایشی و امیدوار

در تماشای نسبه مقصود و چون سکوت شیر زران آمد پاریس رسیده بود

وصول و صحت شمار ... دیگر پیاده و ساعت چشم بر ما بود

پیش از این محروم ... ساط توام شدند قیچی با ملک‌ها

حسرت و بیداری جریده میشوند رسیدند و معالجه جنگ ...

باده انتظار روشن کمال میشوند کردید ...

... از دیدن ... ما به دیده چون شمع کشته داغ نگاه

... پرسیده بازی کرده ایم اگر چه ... نه چرخ

[illegible]

با [illegible] مورد [illegible]

[illegible] رعیت [illegible] سمارت [illegible] و دولت پایدار [illegible]

با [illegible] الطاف [illegible] [illegible] ثوابت و [illegible] بود

[illegible] از [illegible] الطاف [illegible] آلوده [illegible] می [illegible] باد

[illegible] صدور [illegible] پروردگار [illegible]

[illegible] از احسان شهر [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] الفاظ [illegible] مانده [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

می [illegible]

٧٩

بعضی که در شکم او بود [illegible]

جسم است [illegible] نسخه مشهور [illegible] از صبا [illegible]

همچنان که نقاره تحریر [illegible] بار [illegible] سبز زرخان [illegible]

کشاید نظم چه امکان نیست [illegible]

تو بی مصطفی [illegible] رخسار [illegible]

که عیان است حقیقت اسرار [illegible] از افشای [illegible]

[illegible]

[illegible] حقیقت شناسی [illegible]

عاجز [illegible] است که اگر با بعض پروانه [illegible] افشا [illegible]

[illegible]

[illegible]

زآنجا که در آن بخشند گستردنی [illegible]

از آن‌ها [illegible] و چهار [illegible] از خود [illegible]

باشد [illegible] از اسباب خیر [illegible] انسانی بر [illegible]

[illegible] مقدم [illegible] در جمیع اوقات [illegible]

[illegible] کرده در [illegible] بر چهره [illegible]

[illegible] توان کرد [illegible]

[illegible] اهل [illegible] انسان [illegible]

[illegible] اندر دل [illegible]

کرده [illegible] روان کرده [illegible]

[illegible] تفسیر [illegible] کرده [illegible]

(100)

[illegible] در طلبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

نمیدانم [illegible] ما [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

که [illegible] از [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible] رباعی با دل گفتم [illegible]

[illegible]

[illegible]

مادر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و از [illegible] به جهات [illegible] [illegible] [illegible]

بعد از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عاجز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شکر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] همه لطف و عنایت [illegible] الله

اگرچه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

محمد [illegible]

از نهی مشایخ ماخذ [illegible] که [illegible] اجزای [illegible]

[illegible] و مشایخ رنگینی یافته [illegible]

(۱۵۱)

جوش منصب که همچون آتش [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] پیش [illegible] [illegible]

[illegible] این [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] هر و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

توانند از ربط جز روی و از این یکسو سیف خیال عم

مقارنت [illegible] این خیال حسرت مثال [illegible]

آثاری پار عیار خاصه پیش همان مرده و در طرف چون رنگ

سنگی را قدم را سر و قد بحرف یاد این هجوم محمد رضا قدم رز نم

محبت بنما ارا ده گستر و . ز عرق بو نمید وصل بود دل

در سفر . با آینه بر ما علما . و در عرق ایده و الحمد [illegible]

از این مباحث موصول نخل کرده سعادت پیر زلدو [illegible]

جدا خویدیوس آثار مارب کرکوه امید بید لال نیز هم [illegible]

رنجیات باید و نده از رو همسم رنگ نقش یا [illegible]

۵ ۵ ۵ رقعه تردد کج مهر و دلواز نامه خط [illegible]

[illegible]

تو دلستان چون بحر التفات حسن چمن ما کرمی تا نه

(۱۵۲) بسته ابواب الفاظ به شکر رفتار تشبیه بچه طلوع به سطور ریاض

و آیینه حسنیت سو بطلعت نادره [illegible] آن الطاف نمایان نو در در

حقیقی در رفوات فیض آیات ها حسب تا قدیمی بزرگ

گذاشتن که در تسبیح تا [illegible] اثر مروت از حقیقت ذره خیال

بر عقل آن تنیده از حسن جمال شب کمال مرحمی [illegible] ذات یا رب جانی

اندازه و لذت لبهای محبت آن خیال به شهود [illegible] بیاز و فار

معانی لصور از و فضای و اطوار حوا اسماء سی در حیث حر مشهور

مثل [illegible] و سیر او [illegible] که طبع خیر اندیشان از آن سحر و خاص

خو [illegible] در [illegible] اختفا [illegible] طبع سلیم تا آن [illegible] طبع سلیم

وقتهای اعمال ذهن مستقیم بهنا زنها سه

مستقیم نظم ببینی جهدی که عمل بد کفش معطلی

بیک جهدی کفتن هر چند که تعذر بدو بیکسی دست

کاری شنی که نماند از خود کفتن نمایش ملیله وجود از

شاه ارثار صنعت پرورش یا شد دلیل امداد لفا کسری

و شباهت کدورت اندیشی انقباض مباد تفرج مراح

درد کوبان سموم مخالفت اندکی مباد الا ابر عه

شمه ما ستد ارزو حرمان کنند یا نرش نیست صفحه منیا بد حالی

کردن از برای هر متن شاید سه اری بیابلذ یا آمد علوم کر کسالی کزارهمی

عطا ابنای دانشت

هم چشمهای شناسی نه زشت خاشاک که جز با سیل لطافت سر او دیده مروج خجل

و دلبستگی اهلی توان گماشت نظم همکنار با تو سبزه سردار چشم

که محو دستاخوانم مستعد بودام سیه چشم ز غفلت مشا نگذرد است

از تیغه بینش نتوان رهیده ام عباری در اینجا ماند یکی نشاند

که از ضعیف کاهی دل عرقشت منزل بیابانی پیماند و قسمی ما بحد

... که در نفس از لطف نفس و ودیعت دهار برد

بیدار زدیم مظلومی سید علاج نظم بیدل است فریاد بر سنگ بیجه

که می‌شنوند عبرت شانه و ریشی بی نوایا طلب نظم

سینه دلی قادر بر درس سر مکتب پیشانی سواد خرابی دارد

بیاض چشم پیشم فرمانی نسیم نوشیدی که بر دل ... همت کم کردم

پر پروانه بود از رم لعبتی رنگ گلزار نظیم بی‌عذار جمال

و همین لشکر کشتی طوفان رسید و ملک لشکر لعل گوهر

منثور پریشانی پارسی رقص بسمل که به دیده‌ها برین لشکر

زر دست عیش دامن و دستی که هم بسته مور قفس و دانه به سال

محرک عشرت آتشکی بساز از لقا بس بود چشم عبری یکبار مهوری

اد یا ز تماشای و تماشی گیسوی زلف مشقی کشته ... در دل

بوزن مرد رحمت و راعافیت خضر کشتی که به نعل بسمر مصباح

هر که نتواند اندر رحمت پرنعمت یا صبح مردمان جمالی نما ارزانی

با این صورت یکی از مرادها ... ده و مهر ساعت چون مستغرق شکار

رنگ یک دون می رود با این وحشت بالی و جوهر گشاید

جلوه گری نمود

میسر نمی‌شود ضعف مرا به پهلو نشسته و از صورت مایخ در شکستگی‌ها

اگر ابی بالست از طوفان قیامت استقبال می‌دارد و میرم

که ستگی اگر نشد بکام اندیشه میکند از رنجش بها تشیع خلوفی نمی‌سپارد

ما و عیان آئینه در رنگ بگلام تشویش حال در دخت جامه چهره ترجمان از

رنگ لطافت ملال   کسی که ما در طرحه رحمت اند امید دامن

قسم سامانی تصور اعاده عرسیم لنگ نگم وفا   دل میوز لشکر خامه

او نقش جواب   در هم صورت زندگی عشق است والسلام ۵۹۵

رجعه دیگر   رفع انقلاب پرده وری ندارد استعداد اوقات

باعث فرمان طریق وفا بسته است و حل مشکل مرشد پرستی

یکی از شاهزاده لقعقست لقا کان نشسته و درین اوقات که رعی خلاف

زرچسان دیرانها سالک نسوی تجمل کشاده وسعت جبینها است و عنوان

لیعبد بلکه گر بلکه هم بادمهای آیینه مروت بی سیلان مرتبه صفا را

بر فرق عالم شکسته که کسی چشم تحمل شکستنش اندیشد و سوگیاهی

در گوش ما به تعشقه که ورما نه لب بندند فریادی بی اثری و قالی تواند نمود

شکر این نعمت که از قرار و سامان ظاهر رحم بساط نیست تا

بجا آورد و سپاس این عطیه که نقش حاشیه چنین [illegible] زبان

بکدام عبارت در لفافه رد در قیود الانعام بحکم الکلست ماکیا

عدیم سر [illegible] که در گشتن است و [illegible] کرم [illegible]

نسیم بلند است تجدید تاکید در گشتن لفافه [illegible]

سر لعاقل [illegible] امروزی توجه چنین نعمت [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] ایران [illegible] نامه

[illegible]

[illegible] خیال [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] آید و [illegible]

[illegible] نامه [illegible]

آمیخته [illegible] سود و [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] اشکال [illegible] مجنون [illegible]

[illegible] النفس [illegible] اگر [illegible]

[illegible] عشق و محبت [illegible] را چه علاج

وارکر بحث اولنه که بو امر احسن تعلیم [illegible] دور [illegible]

بقویش کدام احسن طلاوراهی لی مقصد عشق [illegible]

زیبست [illegible] السلام [illegible] دقعه [illegible]

اندیشیش الشان شده سیمه و دخالیه یه کیر سطر کی جید بیدار شد حقیقه

اکر عماسی دیدار و سیله [illegible] ایند بیسه باشد لی عشق میسا [illegible]

تا حرف سرم فصلی بدست و پاپی کیم در دور و دعوی [illegible] اند

بیش می شود اکر بصیر او ضایع باکسی در دارد فی حسنی خرد و سیب یا شیر

روزی [illegible] سرکسه انکلف باید خبر و اجرات منتهی [illegible]

نبرده می باید بر سیب بحث افسرده جملگی همیشه ظهور [illegible]

چون ناخن و موی زنده و [illegible] ده امروز باید [illegible]

۱۰۹ / ۱۲ / ۱۰

[illegible] ه یا مرغی سرفرو شد نظم [illegible]

(106) [illegible] هم که در زمان خلافت [illegible] می شد [illegible] واحد ریاضی

سا ذ که و [illegible] آنچه [illegible] تعقل حقا [illegible] مقعد حالی که [illegible]

[illegible] و اردند [illegible] [illegible]

و [illegible] ست یا [illegible] مرغان [illegible] ندارت [illegible]

[illegible] اعمال [illegible] [illegible] 500 [illegible]

ندانم در [illegible] الفت [illegible] که [illegible] داده او یارب [illegible]

[illegible] سود [illegible] زاند اگر [illegible] [illegible]

[illegible] گریبان [illegible] القصال [illegible]

از [illegible] [illegible] چشم از [illegible] [illegible]

ندامت چه بار آرد بیدل از نو شمع

دلگران نقل و در بینایی دوات جفت

نفس کشید ز حیات است کو باشی ورد بتصور آن حال [illegible] امید وا

[illegible] شدن تا سختی پیشانی تا بجبین مدارج کمال بیا

رسا تا دو معمور اعداد جز انفعال ز مضمون فصل یا معنی کرد

ادا تا ساعه دیگر تحریر است سواد نامه سنوات ترتیبه اصل

نسخه انفعال منشور است و بیان حیرت انجام گوش محافل [illegible]

زمزمه فرصتی تنبور نسبت مبدا الم از سپهار شیوه مغتنم بیا

یا خزان [illegible] بیدل کسی دیگر چه پرواز [illegible] عالم از [illegible]

خوش هم مرا سر هوش فریاد ز ساخت انقلاب [illegible] عالم خاک [illegible]

معلوم شد که در این ایام با کسی با مرتبه [illegible] خط [illegible]

رسید [illegible] تا به چیزی پیدا شد تا چه رسد به معاد

(۱۵۷)

نقل [illegible] علمای [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] رحمت [illegible] [illegible]

[illegible] المحدود [illegible] سعادتی [illegible]

[illegible] خوب [illegible] عدالت [illegible] فرصت [illegible]

[illegible] سعادت است و مسطور الطاف [illegible] رسانیده [illegible]

[illegible] الفاسد [illegible] [illegible] اختیار

[illegible] مقدار [illegible] حال [illegible]

[illegible] معصوم [illegible]

[illegible] سهولت [illegible] اتفاق [illegible]

و مطالب شمه صورت مطلعی که از نظر لطف و عنایت [illegible]

ملاکار جهان طالع [illegible] را دو احصا بر بکار و دو [illegible] از مکالمه بسیعه

هر بیت انسوده و بیت نظم [illegible] چون قلم بیدل شد خرابی گشت

گوش چشمی ما را نباید که جا بیدار کنیم در حضرت مای گرامی [illegible]

چه عرض نمایند که هر چند از قزلباش به حکم تا رسانی [illegible]

و حوادث زمانه مقتضای آن [illegible] اصفهان مسطور شده [illegible] تکلف [illegible]

هوای محصل از سفاک غیر از راحتی شهود نماید و در یاد رسانید اخلاق

خانه محصل می‌باشد در همه حال هوای [illegible] گشت [illegible]

شکسته حال هر روز [illegible] زینهار یاد ۵ ۵ ۵ ۵ [illegible]

[illegible] پیش تا قوانی در روز [illegible] راه گر [illegible] جانب [illegible]

[illegible]

با ترقیها از عزیزان بی نظیر نفس مجموع بدرانست معنی ها

بر جبین اگر [illegible] باده مکدر در شهر ازو رنگ [illegible] از برد است

ما گر بسر [illegible] جامعه اعتقاد عقبه به [illegible] منسوخ زنده گرده است نظم

به ابتهای از گذر در رسم الصدام [illegible] [illegible] گاه [illegible]

بیت‌ها که یکسان عمری حسینی در زیر ما ایام جنونی سیاه اندیشه بود [illegible]

معلوم است زود و هوای درد تا هیچ حال می‌برد [illegible]

در حضور یار [illegible] از جواب که به قصد [illegible] عادة تجدید فرمایند

[illegible] از [illegible] برآید نظم [illegible]

در سنگ میرسند در یاد در من نو بدل [illegible] میرسند خون [illegible]

کسی ما [illegible] الصفال گرگاه [illegible] آئینه ها برنگ میرسند

امید که زمانی از حسن کرمهای ایشان چهره مراد

مقصود بموقف ارائه مقام توانی با جمال قطع ...

هرچند نفس جز درد و سوز نیست بجز از ... رای ... وحشت

نمی‌آورد ... حکم حسی پیدا و کرد این ... کس با ... که ... حال

تا کس باشد یاران و حجت ... با الطاف ... ریز ...

نشان ... بار ذکر دل ... زمان مقصود ... ولطف ... بار

محروم ... حال بسیار رنجه ... و گاه ... کرد ... سعی ... بود ...

مرا ... بر ... لوازم کلفت و حسرت ... حال

محمود رضای عباسانی نظم ... ما ...

درشت ... صافی ... و ... سحاری ... درشت ... اوقات

حق ... چه ... کار ... کرده ... لساری ... درشت ...

... الله ...

شکوه رفعت این بلند ایست که از کرنه و درین کهنه سپهر جلال را روکش

دست ... شی ... بیه ... کرمی ماند بحر ا سحابش ساغر

بحر کشند نظم ... کار ... جبین بحور افتاده از ...

مسعود جهان ... مدار و مدار از کرمان ... تفصیل مقصود ما

ابعاد ... دولت حصول ... حضور ... درشت اطباق ... طبع

بی نیازی اساس مساوی و نور ... اقتدار ... استقلال

از قسام علم و عمل دستگاه علامه ... جلال اسکندری سلیمانی

عزم و اقبال بمعارج حکمداری شوکت معارج جهانبانی

نظم دارای جهان سپهر بتمکین گذاری تا مراتب ... سلطان ...

جاه و دولت خیال و جلال عزت شاه والی حکومت مبارک باد

شاه جهان آباد با محال صاحب کوالک فی امداد کربار [illegible] سعد

شوق خریداری زر زر از مال حصیرت میکرد [illegible] مانند کان میرسید اکثر

عشرت میکنند عاجز سواری به مرمر سوار [illegible] ایشان است

از زر انصاف از بار شاهی بر آمده حیرت تقدیر [illegible] مند شد بر است

مقصود زیاد [illegible] ریاستها [illegible]

نظم یارب بسلامت جاه و شوکت باشی سرسبز و ریاض عیش و عشرت

با عشرت باشی و دار السلام [illegible] رقعه حاضر [illegible]

از [illegible] شجاعت [illegible] علم [illegible]

[illegible]

به پرورش آن است و صفحهٔ شجر به تحریر زر در بدایت فصل نسیمه‌های بهاری بر مرود تماشا

جسیمه آن شد از آسمانی به کمالی نامهٔ سطور او وصل آمد و سپرد از

در تصویر انعطاف به سال آسمان طلبات که عینه‌اش را بدر منصب می‌گیرد از

بسامد تفویض این سرمه‌دار یک گوش در نزدیک تجدید اخگار شد از

جهت به سمت راهی از روی کیفیت بهار نوسانید و خضاب دار یکی

چمن‌ها در سر کرده و در نه‌ها از تعقیب تکلیم زبان صحیح خط کشیدند

و در صحاهای رنگین یک‌پیشانی نره‌شتی را مایل رسم تسلیم کرده و امید

و آنچه با وجود و قدرتی تماشا عبرت از میان در برابر بسته‌اند

و بعبارت مسطور مختلفت میان معنی یکتایی لطافت اساس حسن گار

از میرین صورت بشناسی چه روماه ... می‌برد و پاید و تعظیم آن

عماش اکرام از سر عجز و سجده های اخلاص تمام شده معنی دعا مد

اینکه یار را زین عطاف هر روز ختم کرد و باد و تمامل هر روز ... جلال رتبت

اقبال باد ٥ ٥ ٥ رقعه فالو عطوفت [illegible] مجموعه

زر صحائف نوع اسپهانی از صانع ... ان در مردرت و اسیره امن و امان

جمعیت مبارک شوق دوام باد محلص نو لوازی اگر حسن ... ساحت مجمع یار ارس

کعبه ی یار ... برای نظارت و رفاق کردیده ما ... بی لوا مان محفل

ارز رو در رصد ادارس موصول مقالات ... کردند به نقش مر ... چون

مکاتیب مفید صور ... بشت ... است دلکاه مسطر چون ... صحبت مجالس

حشم مغرور ... زرمه ... غمار و مقاصد ... رید

جمیع منرسان الحمد ... از دو عواد ... خلاص بمارید

[illegible]

زیاده به اینکه اشتیاق بهشت دار الاسلام [illegible] رفته نموده از آن

چه نویسد که چه قدر خیال فرو نشسته با [illegible] نات خلاف استفاده

رسیده چیست که [illegible] شد و بیش [illegible] مرتکب می ورسید چه جای آنکه

دیگر بما لوحش الله [illegible] از قشا [illegible] در حضرت نثار رسانی

با ناز موزون کریبان است و اگر بار [illegible] ها [illegible] ادراک مخطط

[illegible] تا تماشای جهانستان سید زبان [illegible] محفوظ دنیا

جلوه نمود که [illegible] امواج جلیل هم [illegible] کنار نیکوان [illegible]

[illegible] اهل چهره در [illegible] که [illegible] اندر [illegible]

تیرباران کردید یا جای [illegible] شکسته [illegible] سجده فرسائی خامه

[illegible] در کوه [illegible] [illegible] قدم

حضور صوری بحکم تقدیر ناگزیر در وداع حضرت [illegible] است اما لیکن

منشأ قرار زر شهود و مرهم معنوی لطف و جمیل و عمال کرامت

حضور بجهت دوست رسم اولست میان [illegible] مقسم

آثار وفا که دل بکر دهر نشود * بعد از شنیدن شهود بار زار رحم

مرحمت به اسلوب مکتوبی که غنچه‌های القاطس ناگشوده مجموعه

دل بوده هم مونس [illegible] چو اهل سر مرحظ طور سوادی

دیده انتظار میکاشت دل بجهت [illegible] را که سعد اصطرار

چمن لطف کنید [illegible] وداع [illegible] از کلکی [illegible]

[illegible] اینست [illegible] دیده [illegible] نگاه

را که از هجوم [illegible] ستمی وا داشت [illegible]

[illegible]

در رشته انتظار است یک [illegible] سجده چنین [illegible] نموده تا کسی از خوشی

از کوچه استطاعت به چمن لیسی [illegible] خود منبع است که [illegible]

تا حصول دولت [illegible] از مال [illegible] انتظار الطاف [illegible]

و دیده انتظار [illegible] و از زبانی ما حصال [illegible] مولای [illegible]

[illegible] مشتاقان شمارند نظم بنا دادی عکسی عکس از الطافی

سجده چون مهر افشان در پیشم [illegible] است آینه تصویر محکم

بی رضای تو [illegible] تحجیر بسته است [illegible] حلقه [illegible]

دل ما [illegible] ننشسته لطافت تحریک [illegible] ما [illegible]

امکان خاکبوسی [illegible] ما [illegible] که [illegible]

[illegible] ارجمندی [illegible] سجده [illegible] گاه

کردن از کلک هنر سعی بلیغ می‌گردد و رقم‌های بی‌نیاز بر صفحه‌های عرصه

بار می‌آورد بال افشانی قلم صنعت بی‌چند و چون در میدان گرد

ملک‌نشین دریای جود بخشش است و پرواز عنقای زبان قوت‌ال امداد نسیم

خاکی که فروغ سعادت بی‌چون عیان است این شکوه مانند صنعت بیانی چون

کشاد نیست و قلم را هم سواری در پی زینت آشنا زهی را

نظم: ما که هم چنین سجود گزیده‌ای در دست | اندیشه را آزرده و ملولی

و حال حیرت اما از فرط انگیزی صحبت ... صدور خود

وارسی اوقات هم از دست و طفل مزاجی ... مجبور ایسن

انواع تمنا به هر حال که گذشته محو بار ... جد و سلسله ...

ما بعد است و با این همه شمار جنبی ... توان بود

و این ...

و تهنیت با چه رشاقتی نسخهٔ آرزو با چه بهجت آیین طومان کنند

اعظم هر نهٔ آرزو و هوا کی شناسی نیست و بر سینه هر تعشق

نیابد در عالم بهشت دار السلام جز بهشت صفای ... بسیار

نه های عهد سپاسی ملکات و کامی مراتب شنگی بر بلیغ ال...

از آن با هر یکی بر نسبت مقام عهد شد آرایش محفل دولت منتظم

از اقبال لوازم صاحبزاده وصف حیات نتیجه ... ایجاد حکم وجله

سعادت رکاب تهنیت حضرت اعلی اله مبارک باد

در دفعه دیگر و فور آثار عطیات از هر طرفی به معمور

زینت یافته که زبان شکر از ... موجب ... خالی نوا اندر ما ...

تا آسمان ... و جوش آثار الطاف لا بد مراحم سبحانی

نبشته‌ای را دیدم که در آن شرحی از گروه داری را ملاحظه کردم خوشحال گشتم

چه بهتر که در سن سالها بعد از جلای وطن شما وقتی به بیان رسیده باید که

شما متعهد به کار ماندید و شمار نعمت رحمانی به فقر رسید [illegible]

بودن عطا کرد از شما معنی شکوه هم در عبادت عطا [illegible]

و حقیقت در شما همان رجال الطاف حق می‌نمودند اعظم

می‌دانم آشنیه شما کرده‌اند که محو شد با این دور حیرت شما

همه کرده اشتباه بعد باید سه چهل ماند [illegible] کشیدن عطا

ندارد در سینه آن شما [illegible] ما بر ما باید نه [illegible] چه کار است

کار این جوش حلاوت فراغت شما رسیده است [illegible] رسیدن به العطا

در شکر عطا ست رضا به رضا اینه ما باید بکنند الله الحمد امروز جلال

[illegible]

حسن چهره [illegible] عالم [illegible] بهار [illegible]

رعنائیه انجمن خورشید دیده‌ها را از [illegible] انوار [illegible]

[illegible] ریکان دور [illegible] است [illegible]

چندان [illegible] در دماغ [illegible] است انجا که [illegible]

[illegible] خط محبوب [illegible]

[illegible]

[illegible] زبان مبارکباد این عطیه از [illegible]

[illegible] دولت [illegible] نظم [illegible]

چون [illegible]

[illegible]

ما آنچه که امروز به پیروی از [illegible] چون شاهنامه و کلیات [illegible]

چنین از رسالهٔ عرض [illegible] که تصور زیاد خرج [illegible] حیرت [illegible]

از همه [illegible] حضرت [illegible] طور [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] چنین [illegible] صحیح [illegible]

درجات [illegible] بابت [illegible] ۵۵۵ رقعه که [illegible]

یعنی [illegible] و متصل [illegible]

بی‌نیازی [illegible] مطالعه [illegible] معارف [illegible]

شکسته بیان از رسائل [illegible] خط [illegible]

حیرت [illegible]

[illegible] ۵۵۵

رقعه [illegible]

گرداند

گردون بگردد و سپهر دوار [illegible] که در صفحه دنیا افروزد

شبانروز [illegible] به نو [illegible] و حسب الملک و جلال [illegible]

از طلوع اقبال ملکی نور رحمت [illegible]

شان عنایت [illegible] رحمت [illegible] اجرای [illegible] ارسال

[illegible] از [illegible] عشرت [illegible]

آنحضرت [illegible] سلام

[illegible] رسانده کرده [illegible] مصطفی [illegible] یادی

از [illegible] مرد [illegible] کار

[illegible] انداخت [illegible]

[illegible] ملاحظه [illegible]

نفسی نبود که حکم ملازمان [illegible] کمال ان وارده طایفه [illegible]

نتیجه تنظیم نمودن ستان شکر معاودت مسرت موفق الله ثمره [illegible] اعتنامات [illegible]

نیابد یا قطره دریا نگاه محیط رحمت قبول منصب [illegible]

در نسخه با [illegible] سامه [illegible] شان کرده که عشق [illegible] تماس عوض

رجال در حضرت ما را [illegible] بالی [illegible] حیث [illegible] چهره امید [illegible] حاصل

علمی [illegible] نیست ما چاره [illegible] قلت [illegible] ان [illegible] با مسجود [illegible]

در حصول طبیعت لا منعدم وقع ما [illegible] در رسیده [illegible] شغلی [illegible]

درخور رشته همین [illegible] فضول [illegible] خارج آمده انتظار نمود

در نمود اوامر [illegible] تحدید [illegible] فرصت تکرار [illegible] تمام

می در [illegible] انداخت اگر بر اطلاق [illegible] ورزش [illegible]

[illegible]

و پیشانی ران در کنج نمی بود بر آن شد که پستی غبار در انجمن سیاه

چه ادراکات و درست و گستاخی ساید نامه سنا چه در طلعت از ذوق حرص

خلافت مکاتب نظم هرگاه شخص پا کسی ز عشق بگوید

ملک برای ساختمان و بنای بلبلش زمین که ساختن کرامت از ایشان

جایز نیست چیزهای که به سخنان که هیچ از حدوث اخبار چو حالک است

این غبار مصروم را با کسی در پیشانیه و هرگاه به پستی افتند

از خود نظر ادراک در رسیدن به فتح نهانی از نامه از عصمت

رسیدن از پستی و ناتوانی این ساده معمور کامیاب بینایی نگرید

شنیده شد که چون معمور با به جو پیدار و حکمت ورزیدی عالم را

دستگاه مقدار پیدا کرد نظم این بیابان که وسعت آسمان است

هرکجا او کشید بی آرام از پشت آینه الفت گلفشانی

آبروی صفحات جمال می‌ریزد نور کیفیت فروغ که می‌بینند

پاک باشی شود و دماغ کجاست همه حال متوجع ابرو بوده است

که هرگاه نقوش نظر رسیده و در صفحات چه نیم رسم نگری

معروض دارند و دعا گو را مرهون احسان شرمنده حضرت

قطعه دریا چه کشاده‌ایم پیکان و بوسه‌ای که هر دو در کش آرد و در رسانید گوش

مارا که زبان حق نشان فقرا و تا رسد و شرا تا جلوه معانی به حضرت کو

حرف صورت و معنی مباد و صحبت جوهرش مرایی ...

معانی دولت آمد مدت نقد امروز فردا میباد ٥٥٥ ...

هرکس که دل و دیده از ما مستکره و دست تا کس چه ضرور است ...

بر خود چقدر و ار علیم از بهشت قصوری ما چه بد ... نه گیر کنم و جا می ... م

المشتاق ...

و اتفاقا [illegible] مناسبات [illegible] لعزی [illegible] مطابع [illegible] که [illegible]

یکی از [illegible] چاره [illegible] نشسته باشد [illegible]

رفیعی [illegible] که بعضی رنگی [illegible] شد [illegible]

[illegible] ما نقص [illegible] آثار [illegible] از حیرت ما اتفاق [illegible]

[illegible] نشسته [illegible]

[illegible] شود [illegible] هر چند [illegible] شد [illegible]

[illegible] همت [illegible] که [illegible] همه ما [illegible] همت

نظم [illegible] رتفاق بلبل بهار بر [illegible] فصل [illegible]

شد [illegible] آیینه [illegible] حیرت [illegible] جلوه ما [illegible]

عزم [illegible] ما [illegible] از روی [illegible] بود [illegible]

که [illegible] سعادت [illegible] نو [illegible] زبان

تحریرا بتاریخ [illegible] ماه صفر [illegible] بسیدل [illegible]

فرزند جان بجز رحمت بی اختیاری همی با [illegible] پرسوخته جسمان [illegible]

فرمود تا خیال [illegible] کردن نامی می افروزد [illegible] بود

و ما [illegible] نقش [illegible] کمان [illegible] گرداند

[illegible] نظم [illegible] دل [illegible] شا

ما [illegible] سوار [illegible] ما [illegible] نوشت

[illegible] ازرا [illegible] آب [illegible]

[illegible] آمد معدوم [illegible] هر چه [illegible]

نظم [illegible] بیت [illegible] فکر [illegible]

چون [illegible] استخوان [illegible] یک [illegible] خامه [illegible]

زین عالم که [illegible] عالم [illegible] چه [illegible]

تمت [illegible] والسلام

ده عود شمس بلند دم مولانا سلام ۱۵۵ از تو که همه در تکلف بود برای

حیات در برابر سوخت دوست ما کس چو شمس که از دیگر حضور رو برنگشت

دسی جز دلدار لطف آب و گوهر در شبنم این زمان باید دید فاصله

نام این پرسید از دوخت صفحه قصه و ماه شعله چو از دوست

(114) با جو سینه بلبل رنگ که در انده سوخت نو جهه خیال ملالها

ما که طبیعت است از حضور تعریف چهار نه تا بدامی حکم

هم بی ... چاره ممکن از ... و ضعف طاقت تا لطف ... چهار مثل

بر نبود رد نظر در چشم که تجربه است مدار فهم افزود ... عمل

هر دو قسم از صحبت یار بیابد چو طبیعت به دو عشق که نبود یار

به قسم ما این صحبت فضل الله است ... رستمان که ... امید معانی

بصد سجده کرامت فرمایند و پیشانی و سینهٔ عبارت و مقام ترجمهٔ تحمل نگاشته است
و با انفعال بیامدن سرهای از این بعض کلکم ناتوانی طبیعت سیه روز نامهٔ اعمال
و نارسایی مقدور طاقت و قلیل سرمایی سامان توکل شکست معظم
از روانی پیش نتوان در گره بستن که در هیچ جای بجز نظر پرور دبیر ادب
جز ... و السلام نظم گر به زیرین ساز است که نیز ... ناباب به پیش
رنگ ها معنی هم از شکلی که نتوان زیستن والصفا میکشید از
شکست جای نام پرسش که آتش با شبلی رحمت ... از این سبق
منعم و فضل را در توقف زبان بعضی عطا خرقه ... چشم کرم
احصور باید نمود که با سینه‌های چشم اظهار مکدران نمی‌تواند
مشغول گردیدن غفلت می‌دارد چون تغافل شمارد که اولیا
ما ساغر رنگ بسر برده‌اند مشغول بیدل ... از رشحهٔ زلال
زندگی

در فصل بهمن چه قدر نگذاشتی نیاکه عمی دیگر است و بعد

تفصیل نامه شما به دست مهمی حصول پیوست که یادداشتی عیانه از تفاق

عطا فرمایید ان شاء الله العزیز اگر زندگی منظور است تحریر

عید است والسلام ۱۳۱۱ رقعه اگر در تب طپش ... اگر

زبان ... شمع ام ... گیرد شمع ... های جوانان

... قلم ... زبان ... پیش ندارد ...

... هیچ نامه ... دو ... زیاده از ...

شما ... وهم و خیال ... که قاصدان نامه و پیام

... اندیشی جواب کرده مال ... است ... آفتاب

طپش های دل دام ... چشم ... تصور

... مژگان ... و خامه انفاس ...

[illegible] وشفقه کار زبان سامعه‌ساز اولدیغی صفوت تحمید اعمال

مولاه و درسه الفت چون بیاض دیده قرشوی [illegible] امید که

دستگاهی نامیجات لرزمره‌سی اداری شیوه چون نسخه صبح سطور

شبنمه جلاکی حدیقه‌ی نامه‌مانی پسنده زر و لعوض سطری [illegible] مقالی ایله

می کلشایدو کلاه گوشه نیازی ماشناسی نوعی [illegible] باید که

هر چند چمن رسیده لودان بهار مشیره زر و درسی طراز دست [illegible]

بهشت و ززرکمت [illegible] لسونیزا استغنا طرازی اما شیاه انجمن طوز

رسالت بکلیم راهکی بنات زیر ظلی موقوف شعبه‌اوراز معنی [illegible]

کسوفی بر سر وقتی مربیون خاکساری عمری خلف [illegible] بهاسی کی شمع

زنجیر وفاق کدورت اوداماً بلد فانوس صراح لطافتکی لسیدو وصلاه

عهد انصاف عکس بالتفات جلال پروانه‌های مبدل شرمیده و نصیحت

[illegible]

[illegible] از ریشه‌های [illegible] ریشه [illegible] ندارد [illegible]

[illegible] تا [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] گردد [illegible] بر [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] کرده بهار زندگی [illegible]

[illegible] صفت [illegible]

ریشه [illegible] شود و [illegible]

[illegible] منفعت اتحاد [illegible] نظم سیر این گلشن [illegible]

که [illegible] در شکفته گل [illegible] بهار والسلام

[illegible] طراح [illegible]

حضرت مولوی مولانا روم بعضی معانی را در بیت مثنوی فرموده
دوست همه پیش آمده که بحال سید الله صلح کرده و کلک ورا
سلاک در راحت شده و آن منتظر مقام آمده و صلح دارد که در جهان گاه
مخفی او عقل است از آن سلاک که در کمال گرد و دو از این تعلق
دل اگر محو مدعا کرده ورزد در کلام او و او کی
محو اسرار نظره او ورزد که دام مدعا کرده کسی که دم
شد سلسله آن کوه صحرا تمام مور کرده کلمه
در کلام هر کس سبز پیدا کرده محو کرده سوادش
مدام اگر پیدا کرده که در دل سلاک موش کرده دل
بیدار کرده تا و الهام او در دل اوست هم مور کرده
مدده که مکر و سر کرده از کرده مالک مدعا در جمع
طایرمدل

کاین تعبیرات شاه دریا که رشته امید [illegible] بوده صحیفه [illegible]

هر لمحه قرن آماده صد عالم داد [illegible] وردی که بکار کرده ای [illegible]

دارم سحر با ماه [illegible] مجلس صدر و مطلوا [illegible] را [illegible]

امل معنی [illegible] شعر در دل [illegible] بسط [illegible]

[illegible] در محفوظ عالم [illegible] بال [illegible]

کشاده چاک [illegible] معموره [illegible] در گردش [illegible] معمور [illegible]

زاهل عالم [illegible] احیا [illegible] حسن [illegible] مطلع [illegible]

صلاح و سواد [illegible] و حسنه معدوم و [illegible]

کمال او [illegible] محل آرام [illegible]

و مهره را [illegible] صندم کرد آنگه [illegible] صندم مهره [illegible] عمل [illegible]

[illegible] حاصل مردم تمام معلوم همه [illegible] صورت

گوئی در [illegible] حصه [illegible] [illegible] داده [illegible]

[illegible] کرد [illegible] کرده [illegible] اگر [illegible]

[illegible] داده [illegible] دراو کلک [illegible]

[illegible] در عمل و در وسط [illegible] او [illegible] او [illegible] کرده

[illegible] امداد کار اصل [illegible] اگر [illegible] داده [illegible]

اگر اسم [illegible] حال کرد کامل [illegible] مطالع [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کرده [illegible] والسلام [illegible]

[illegible] از محضر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(122) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ه ه ه رفته [illegible]

اگر [illegible] وصل آن [illegible]

[illegible] از [illegible]

شیشه‌های گلاب عبیر روح‌بخش طور از الفاظ و معانی شوکت

حاجی زیب سحری ملک خوش آورده شیشه‌های حرف

تعمیر و صورت از کالای لسانی در ربط حنیده و معانی زینت

در دل محمد ... از پرده‌ها مخلصان که باعث ... تحریر گردید

... و عفا کلفت ... تعارف ...

اینجا انجمن چو شمع ... از جای ماست ... بالکه ...

آواز پای ماست   در آتش فکنم رسایلم چون ... بدید

خود داری چو عقده مال صدای ماست بیدل ...

در بزم محموم حالگاه که ... بر دل ... ریخته چه ...

اگر همه تن زبان ندامت شود از عهده ... بست

از آن

در بیان حیوة است چنانچه سراپا کثافت نفوس را اله

و در عرض ملذت سودای مشغول دل [illegible] ازین تصدیع

کرده کتابی بسر حرف قرآن [illegible] ابیات بهم آب

[illegible] ال سکهای سرگردان [illegible] [illegible] درگاه

[illegible] نقصان [illegible] و بودند ما جمل

[illegible] کاتب [illegible] الم ما [illegible]

اهل کرم لقوه [illegible] بحار عنایات [illegible] از ما

[illegible] و حال حجت [illegible] و ام [illegible]

[illegible] طاعت [illegible] ایم [illegible] چه [illegible] ایم [illegible]

والسلام ۵ ۵ ۵ رمضان جز خوش خبر شما [illegible] شیخی و دیگران

[illegible] بر ... می‌نگارم [illegible] حال [illegible]

حال کسری [illegible] ... برادرانم [illegible]

مهمانی این خانه بنیاد است و جای ... [illegible]

روزی این ... و پای ... تا ... با ... [illegible]

... به تکلف ... باید ... کرد [illegible]

توان ادا کنند هزار حسرت با ... چند ... [illegible]

باید بر درخت تا سایه و ... پرورد، توان کنند

باده ننوازم ... که ... [illegible]

... تا به کجا ... عبد ... [illegible]

[illegible]

به سر وزیر صحیح تقویه نسبه است و نقد عطر با ریحان به جمعه طیعی

عیبی نیست بنده را عاجز نیست شکر رحمت ایزدی شود ان شاء الله العزیز

به اراده آن جناب جمعی که فتح نامه السن ... دست عطا فرماید که

تو که این کار است در سکر و سیاسی معاذ بنده را اراده اید رقعه بیدل

به جا نتیجه او مام عکس است شاهنامه تن ورزد و دوا جهتی است

1246

است که ... را با چه علاج محلی است عدم شرور ایشان از ...

سعید ببای چشم از بیمار صحیح اقبال تمنا است در سعی عامر کامل بلید

طبیبه پنهانی و دل ... لشکر کعبه آرزو دست عمیس بعضی نقش

رحمت ... بکند رقعه جدا او ... نور نقطه در دریا ...

بقدر ما جمال بدر نما بیا هر یکی از طرف دارم ذره از جواری گرمی

چمن گم کرده‌ام آیینه یار را بیا شناده شمع حرم پهلوان بحر حرب [illegible]

بجز دیده بلبل کرده زران نقاشها بی شعله‌ای چمن در بهار زبر جهد [illegible]

مسکینا مدر نگاه چمن در دو چراغ کشیده برق شنا بود باغ است [illegible]

مرا نشخیا از سر جهد زیر نقش چون ز نگار آیینه سنگ [illegible]

در نهار خجلت بشبازی نقطعات چه نگار زد کرسی نقوش تقریر نامه [illegible]

انفصالا خبری رسمیات چه رقم نماند که سری به سطرهای مکتوب [illegible]

نظم یار رفت و ما چو نقش به خاک [illegible]

که کاش این بار سر افتاده لی [illegible] زیرک خجلت‌های رمل گری

معنی [illegible] است که رشته [illegible]

[illegible]

۱۲۶۱

رنگهای غم‌ام نیلوفر رخسار و نیلوفر سپهری و باغ آرزوی ما رسیده

باز نیاز بیدلان مقصد امیدگاه ما در بعد از آن جواب

دعا رسیده رسید اگر نه سجده‌ای تا به کنار رسیده بود

مقصد عطارد بی آرزو بیش ... شخصی بود و دعوت کم

نصف آن عالم توقع با قوام دین نماید گردید پس پایه بیدلان

روز اظهار ضعف و ضعیف تا رسید امروز صنعت گرد

سپهر نفع با آنکه مانع روانهای این رقیمه ملاحظه نکرد پیدا

بوده است با خود در ملک مکرر بند سر از انتظار بوده با جگر

از رنج روز عنوان کرد و نخل ... رنگهای بیداد لمعای

نابینی اهل هنر مجنون وانی آورده [illegible] که حضرت [illegible] کبریا

انوار عظمت [illegible] منزه بوده [illegible] جناب [illegible] شام [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] تعمیم [illegible] عمر [illegible]

[illegible] معنی [illegible] بلکه [illegible] عبارات [illegible] معنی تحقیق [illegible]

[illegible] تحریر [illegible] اوقات [illegible] دیگر [illegible]

جواب [illegible] منظور [illegible] و بیکدو [illegible]

که غیرلر [illegible] قطعه غبار [illegible]

معذور دگی دکلدرم [illegible] فرماد هی لکلرم

دنیا [illegible] جراغ [illegible]

[illegible] تمت [illegible] الله [illegible]

[illegible]

غمخوار یار اداری رعایت میرزا بابان عرض احتیاج و نا مور با موارد

بیسعت با بابان بخیر و رایج مراتب شکر عطات مهر [illegible] گردیده معروض

و سوای مقدم بحکم تمامی نوانند به درجت و اظهار سپاس گردیده

هیهات ز صفات او همین که دوش با طلع منزل ندارای نواند اکثر

B 363

در هیچ خطی که زبان ما را بنویسی شکر انعام شود و رسوه

همه بر تو دیدار منعم کن بود دلیل قدرتی که سوا منعی ها بشکر

شود یار رب به حضرات عبادت مطلع حضور هم ملت شاهزاده جان اراک

زمین مشیره اکرام همین رحمت کرده صادر بی صفات سالها در اوار

و بر پای زر که جامه عالم سخاوت عالیه که داده [illegible] نظم با محرم سرار سلطان

خدا هیچ بود با جوزی یاری جان خود بود هر تخم که ز ابر [illegible] بران چو [illegible]

سخن [illegible] از زبان خواجه [illegible] [illegible]

زیبنده کسی [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible] معانی و لطف سخن [illegible]

در [illegible] رسالت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] معانی [illegible]

[illegible] چند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

هر روی کسی [illegible] [illegible]

[illegible]